بولتن کنگره

شماره ۱

www.iran-archive.com

بها ۸۰ ریال (۱/۵ دلار امریکا، ۲ مارک آلمان فدرال)

برخی مسایل درباره

جمهوری دمکراتیک خلق

سرنگونی جمهوری اسلامی واستقرار جمهوری دموکراتیک خلق ـ یعنی حاکمیت زحمتکشان به رهبری طبقه کارگر ـ هدف استراتژیک طبقه کارگر،مهمترین اصل برنامه‌ای پرولتاریا ویگانه شرط پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک درمیهن ماست. جناح چپ جنبش کمونیستی که‌برلزوم رهبری طبقه کارگر درانقلاب دموکراتیک پای می فشارد ،مبارزه‌در راه چنین جمهوری را هدف مقدم خود بشمار می آورد . جناح راست جنبش یعنی حزب توده ایران وتفکرات مشابه آن که درعمل منکر ضرورت رهبری پرولتاریابر انقلاب دموکراتیک هستند ،جمهوری دموکراتیک خلق رابه عنوان "چپ روی" محکوم میکنند وحکومتی با ماهیت بورژوایی (به مفهوم وسیع کلمه) تحت نامهای مختلف رابه جای آن پیشنهاد میکنند .

حزب توده ایران جمهوری دموکراتیک خلق رابه عنوان شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا و لاجرم دور زدن مرحله دموکراتیک و "اعتقاد به‌انقلاب سوسیالیستی" ارزیابی میکند .نامه مردم (شماره ۸۵) در مقاله "درباره برخی مسایل دموکراسی ملی ،دموکراسی انقلابی و دموکراسی خلقی "این فکررابا صراحت کامل بیان داشت و نوشت :

"درباره انقلاب دموکراتیک خلق باید گفت‌که ازنقطه نظر مارکسیسم ـ لنینیسم این نوع انقلابها در واقع انقلابهای سوسیالیستی هستند و دموکراسی خلق شکلی ازدیکتاتوری پرولتاریاست."

پس از "کنفرانس ملی "نیز حزب شعار جمهوری دموکراتیک خلق راشعاری تروتسکیستی و ضد لنینی خواند وآنرا مترادف شعار ترتسکی یعنی "مرگ بر تزار ،زنده باد حکومت کارگری" درسال ۱۹۰۵ ارزیابی کرد . (۱) این گونه استدلالات به اشکال کمابیش متفاوتی درسازمان ما نیز طرفدارانی دارد . شاید یکی ازدلایلی که درسند استراتژی و تاکتیک سازمان شکل حاکمیت "قدرت سیاسی به رهبری طبقه کارگر" نامعین باقی مانده است،همین ترس ازجهش" ودرغلطیدن به نظریه "ضد لنینی" است. هدف از نوشته حاضر طرح نکاتی در مورد ماهیت جمهوری دموکراتیک خلق ،تفاوتهای آن با دیکتاتوری پرولتاریا و همچنین نشان دادن این نکته است که حزب توده ایران چگونه خلط مبحث میکند و در زیر پوشش این خلط مبحث عدول آشکار ازرهبری طبقه کارگر درانقلاب دموکراتیک وقدرت سیاسی برآمده از آن راپرده پوشی میکند .

* * *

مهمترین مشخصه انقلاب سوسیالیستی عبارتست از برقراری دیکتاتوری پرولتاریا . لنین دیکتاتوری پرولتاریارا قدرت سیاسی طبقه کارگر و مهمترین نشانه انقلاب سوسیالیستی میخواند .وی تاکید میکند : دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان "نوع دولت" عبارتست از اتحاد طبقه کارگر وتوده زحمتکش استثمار شونده "به خاطر ازبین بردن یوغ سرمایه ،در جریان روند سرنگون کردن آن ،در مبارزه بخاطر نگهداشتن و تحکیم پیروزی ،در امر ایجاد نظام اجتماعی سوسیالیستی نوین ودر تمام مبارزه در راه ازبین بردن طبقات به طور کلی ..." (۲) . لنین از چنین وظایفی بعنوان ماهیت دیکتاتوری پرولتاریانام میبرد . او در جایی دیگر می گوید :

"دیکتاتوری پرولتاریا شکل مخصوص اتحاد طبقاتی میان پرولتاریا ،پیشرآهنگ زحمتکشان و شمار کثیر اقشارغیر پرولتر زحمتکشان (خرده بورژوازی ،مالکین کوچک ،دهقانان ،روشنفکران وغیره) ویا اکثریت آنان ،اتحاد علیه سرمایه ،اتحاد بمنظور سرنگون کردن کامل سرمایه ،سرکوبی کامل مقاومت ازطرف بورژوازی وتلاش‌ها در راه تجدید حکومت ازجانب آن ،اتحاد برای ایجاد واستحکام سوسیالیسم بطور نهایی میباشد ." (۳)

بدین ترتیب میتوان ماهیت ووظیفه اساسی دیکتاتوری پرولتاریا راچنین تعیین کرد : مبارزه علیه

سرمایه ،مالکیت خصوصی و "سرکوب کامل مقاومت بورژوازی" • دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان "نوع دولت" ، ماهیتا خصلت ضد سرمایه دارد واتحاد پرولتاریا وسایرزحمتکشان بمنظورامحای مالکیت خصوصی است •

اکنون این سوال مطرح میشود که آیا هرحاکمیتی که طبقه کارگر در آن سرکردگی (رهبری) داشته باشد ،دیکتاتوری پرولتاریاست ؟وآیا طبقه کارگر حق ندارد در جریان انقلاب دموکراتیک برای کسب رهبری در قدرت سیاسی مبارزه کند وآیا این مبارزه طبقه کارگررا باید بعنوان "چپ روی" و "جهش به انقلاب سوسیالیستی" محکوم نمود ؟ باید گفت حاکمیتی که هنوزهدف آن امحای مالکیت خصوصی نبوده وخصلت ضد سرمایه ندارد ،نمیتواند دیکتاتوری پرولتاریا باشد • لنین در تفاوت بین دیکتاتوری دموکراتیک وديکتاتوری سوسیالیستی برهمین نکته تاکید میکند ودرتعریف دیکتاتوری دموکراتیک کارگران وهقانان میگوید :

"واضح است که این دیکتاتوری ،یك دیکتاتوری سوسیالیستی نبوده بلکه یك دیکتاتوری دموکراتیک است• این دیکتاتوری نمیتواند (بدون طی یك سلسله مراحل بینابینی تکامل انقلاب) به پایه‌های سرمایه داری گزند وارد سازد •" (٤)

واین فکرراباردیگرچنین توضیح میدهد که :

"دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا وهقانان هم مانند هرپدیده ای درعالم دارای یك گذشته ویك آینده است• گذشته آن حکومت مطلقه ،سرواژ ،سلطنت وممتازیت است• درمبارزه با این گذشته ، درمبارزه باضد انقلاب "وحدت اراده" پرولتاریا وهقانان ممکن است زیرا وحدت منافع وجود دارد • آینده آن مبارزه با مالکیت خصوصی ،مبارزه کارگرروزمزد باصاحب کار و مبارزه درراه سوسیالیسم است• اینجا وحدت اراده غیرممکن است•" (٥)

بخوبی آشکاراست که لنین در تفاوت دیکتاتوری دموکراتیک با دیکتاتوری سوسیالیستی قبل از هر چیزتوجه خود را به مضمون وظایف معطوف کرده است• اما اگرهردونه رهبری پرولتاریا برقدرت سیاسی را مترادف با دیکتاتوری پرولتاریا بدانیم ،آنگاه باید بدین نتیجه برسیم که دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران وهقانان نباید تحت رهبری طبقه کارگر قرارگیرد زیرا "این دیکتاتوری یك دیکتاتوری سوسیالیستی نبوده ،بلکه یك دیکتاتوری دموکراتیک است" •روشن است که لنین هیچگاه در هیچ شرایطی نگفته است که یکی ازشروط دیکتاتوری دموکراتیک کارگران وهقانان آن است که طبقه کارگررهبری این دیکتاتوری رابدست نداشته باشد وآنرامثلا بدهقانان واگذارکند •

بدین ترتیب باید گفت که جمهوری دموکراتیک خلق (یعنی قدرت دموکراتیک توده‌ها به رهبری طبقه کارگر) راباشعارد ولت کارگری ترتسکی (یعنی دیکتاتوری پرولتاریا) یکی دانستن ،چه تقلب بزرگی است درمارکسیسم • این فکریعنی بازداشتن طبقه کارگرازمبارزه درراه تامین سرکردگی خود برقدرت سیاسی در جریان انقلاب دموکراتیک به بهانه احترازاز "چپ روی" و "جهش" به انقلاب سوسیالیستی ودیکتاتوری پرولتاریا ،ومحنای دیگری ندارد جزنفی عملی رهبری پرولتاریا برانقلاب دموکراتیک وسقوط به بدترین نوع منشویزم •

درادبیات مارکسیستی دموکراسی خلق واقعا هم به عنوان شکلی ازدیکتاتوری پرولتاریا شناخته شده است ،امابه چه معنا ؟دموکراسی خلق درجریان انقلاب دربرخی کشورهای اروپای شرقی وآسیایی پدید آمد • این نوع قدرت حکومتی درجریان انقلابهای رهایی بخش ـ ضد امپریالیستی و ضد فاشیستی شکل گرفت• ویژگی این حکومتها عبارت است از رهبری طبقه کارگرد رانقلاب وقدرت سیاسی • این حکومتها از ٢ مرحله گذشته اند و پس ازطی یك رشته وظایف دموکراتیک وعام ،همگام با تحکیم موقعیت پرولتاریا در قدرت سیاسی به دیکتاتوری پرولتاریا فراروئیدند ووظیفه ساختمان سوسیالیسم رابرعهده گرفتند •همین شکل تکامل یافته دموکراسی خلق (که امروز شکل خاص دیکتاتوری پرولتاریا درکشورهای اروپای شرقی است) بعنوان شکلی ازدیکتاتوری پرولتاریا شناخته شده است•

دولتهای دموکراسی خلقی در مرحله اول ودر جریان انقلاب دموکراتیک بدلیل مضمون وظایفی که در پیش داشته وهمچنین تناسب قواکه اعمال اراده سوسیالیستی ودیکتاتوری پرولتاریا را ناممکن میسازد ، ماهیتا هنوز قدرت خلق هستند وبهمین لحاظ خصلتی دموکراتیک دارند . دموکراسی خلق در مرحله اول هنوز وظیفه نابودی سرمایه را برعهده ندارد ، دولت "سرمایه شکن" نیست ، وظیفه ساختمان سوسیالیسم وامحای استثمارگران بعنوان یك طبقه نیز پیش روی آن نیست. هدف ووظیفه حاکمیت "دموکراسی خلق" عبارتست ازخارج کردن جامعه ازچهارچوب سرمایه داری وگذاربی وقفه به انقلاب سوسیالیستی . باتوجه به این وظایف ، تناسب قوا (یعنی نداشتن اکثریت قاطع) وکشاکش وکه بر که در درون حاکمیت ، این حکومت دیکتاتوری خلق است ونه دیکتاتوری طبقه کارگر . در "فرهنگ فلسفه" چاپ پروگرس (مسکو) پس ازتاکید براینکه دموکراسی خلق "یکی ازاشکال دیکتاتوری پرولتاریاست" چنین گفته شده است :

"دموکراسی خلق در جریان انقلاب دموکراتیک خلق در شماری ازکشورهای اروپای شرقی وآسیا پدید ارشد . این انقلابها تضادهای بین امپریالیستهای خارجی ، بورژوازی بزرگ داخلی وزمین داران را با ائتلاف وسیعی از طبقات حل کرد وتحت رهبری حزب کمونیست انجام گرفت. انقلاب با تعمیق خود بطور فزاینده ای اقتصاد سرمایه داری را مورد تعرض قرارداد (ملی کردن وسایل تولید) ، ودرهمان حال نفوذ سیاسی بورژوازی رامحدود نمود . اصلاحات ارضی که نقطه پایان بر بقایای فئودالیسم گذاشت واتحاد طبقه کارگر ودهقانان راتقویت کرد ، دارای اهمیت بزرگی برای پیشرفت انقلاب دموکراتیک خلق بود . عمق یافتن اصلاحات دموکراتیک ، پیشرفت این انقلاب را بسوسیالیسم تامین کرد . همراه با این پروسه ، دموکراسی خلق که درآغاز بمثابه دیکتاتوری دموکراتیک خلق عمل میکرد ، آغازبه برعهده گرفتن وظایف دیکتاتوری پرولتاریا نمود ." (٦)

خصلت دموکراتیک حاکمیت دموکراتیک خلق در مرحله اول خود (انقلاب دموکراتیک) در مقاله ای به نام "اشکال سیاسی گذار ازسرمایه داری بسوسیالیسم" چنین مورد ارزیابی قرارگرفته است:

"دموکراسی توده ای برخلاف دولت شوروی فوراعهده دار وظایف دیکتاتوری پرولتاریا نگردید . در برخی کشورها کمونیستها واحزاب کارگری ازهمان ابتدا هنوز اکثریت قوی در پارلمان وحکومتهای ائتلافی در مراحل اولیه انقلاب نداشتند . هرچند آنها نفوذ وسیعی درمیان مردم ، بخش وسیعی از دهقانان ، روشنفکران واقشاری که از دیگر احزاب دنباله روی میکردند بدست آوردند . دراین شرایط دولت نوعی ازقدرت دموکراتیک مردمی بود که مبارزه علیه فاشیسم ونوکرانش راقبل ازهرچیز هدف قرار میداد . ازنظر ماهیت طبقاتی این قدرت دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی کارگران ودهقانان بود . ازهمان ابتدا طبقه کارگر نقش رهبری کننده را در ائتلاف دموکراتیک ایفا مینمود ، امافورا پس از انقلاب دموکراتیک خلقی اودرقدرت با دیگران سهیم بود . این یك نوع دولت بینابینی وانتقالی بود که سرنوشت آن به آرایش نیروهای طبقاتی وبلوك عمومی دموکراتیک وبه نتایج مبارزه طبقاتی میان مردم زحمتکش وعناصرجناح راست بورژوازی ملی بستگی مییافت." (٧)

بدین ترتیب دموکراسی خلق ، بمثابه قدرت حلق برپایه اراده مشترك وواحد کارگران وزحمتکشان متکی است. ائتلافی است میان آنان وهمین امرنشانه خصلت دموکراتیک وهمانی آن است. اما "اراده مشترك" بسه معنی نفی رهبری یك طبقه درحاکمیت سیاسی نیست ونمیتواند باشد . لنین اراده مشترك یا واحد البته را به معنی خواستهای مشترك طبقات انقلابی میداند . اودر دوتاکتیك نوشت:

اراده ممکن است درموردی واحد باشد ودرمورد دیگرنباشد . فقدان وحدت درمسایل سوسیالیسم نمیتواند ومبارزه برای سوسیالیسم مانع وحدت درمسایل دموکراتیسم ومبارزه درراه جمهوری نمی گردد ." (٨)

وسپس می افزاید :

"فراموش کردن این موضوع یعنی فراموش نمودن جنبه همگانی انقلاب دموکراتیک . زیرا وقتی این

انقلاب "همگانی" بود، در این صورت در همان حدودی که این انقلاب حوایج وتقاضاهای همگانی را برآورده مینماید، در همان حدود هم وحدت اراده وجود دارد." (۹)

لنین این وحدت اراده را در مبارزه علیه حکومت مطلقه، سرواژ، سلطنت و ممتازیت زیاد رمبارزه با "گذشته" میداند بنابراین وحدت اراده پرولتاریا وزحمتکشان یك واقعیت عینی وناشی ازجنبه همگانی یاد موکراتیك انقلاب وخواسته‌های مشترك وهمگانی است ونباید بهبهانه‌آن رهبری طبقه‌کارگر رابرحاکمیت سیاسی مورد تردید قرار داد. اصولا در هرانقلاب وهرحاکمیتی یك رهبری وجود دارد. در تاریخ انقلابات لحظات بسیارنادر وزودگذری پیش‌میاید که بدلیل توازن طبقاتی هیچ قشر ویاطبقه‌ای نتواند رهبری خود را برحاکمیت اعمال کند. در هراتحادی ویاهربرنامه‌ای، آنکه نیرویش‌بیشتراست‌عملا رهبری رابدست میگیرد. مسکوت‌گذاردن امررهبری ویاآنگونه که حزب توده ایران میگوید "رهبری جبهه‌ای" ـ بدون تعیین نیروی رهبرد رون جبهه ـ امری پوچ وبی معناست. درجامعه‌امروزما سکوت‌درمورد رهبری طبقه کارگر به بهانه اینکه مبادا "اراده مشترك" نقض‌شود، درعمل بمعنای تایید وصحه گذاردن بررهبری نیروهای غیر پرولتری است.

به این واقعیت بسیارمهم باید توجه‌داشت‌که رحاکمیت متکی بر "اراده مشترك" اگرپرولتاریانیروی رهبرباشد، همانا‌چنین حاکمیتی به‌اراده واقعاواحد ومشترك بدل خواهد شد. زیراتنهادرچنین‌صورتی است‌که‌انقلاب بااستواری وقطعیت‌درجهت‌اجرای وظایف خود که‌اراده‌مشترك ناشی ازآن است پیش خواهد رفت‌وبه قاطع‌ترین شکلی با "گذشته" تسویه‌حساب خواهد کرد ودرواقع اراده‌واحد را بسود "آینده" ومبارزه‌درراه‌سوسیالیسم تحقق خواهد بخشید. ودرست بالعکس‌رهبری نیروهای غیر پرولتری بردولت‌درجوامع‌سرمایه‌داری به‌معنی آغازنفی "اراده‌واحد "پرولتاریا وزحمتکشان بسود "گذشته" وسازش بابورژوازی خواهد بود.

توجه‌به‌جنبه عینی اراده‌واحد ماراازدرغلطیدن بسمت‌دیگرخطانیزمصون خواهد داشت. غالبا این سوال مطرح میشود که‌وقتی رهبری پرولتاریا برقدرت‌سیاسی تامین شد چرانمیتوان ساختمان سوسیالیسم را آغازکرد؟* توجه دقیق به‌این بحث ضروری‌است. اساس‌چنین سوالی دریکسان گرفتن دو مفهوم "رهبری" و"دیکتاتوری" است ودرعمل به‌نفی ضرورت‌دیکتاتوری پرولتاریابرای آغاز ساختمان سوسیالیسم ودرنتیجه رفرمیسم آشکار می انجامد. جمهوری دموکراتیك خلق یك ائتلاف است وبرپایه‌یك توازن قوا پدید میاید. پرولتاریانقش‌رهبررا باتکیه برچنین ائتلاف واتحادی بدست میاورد وبدون آن‌هرگز قادربه‌پیروزی واستقرار دموکراسی خلق نیست. این ائتلاف واتحاد طبقاتی نیزدارای مضمون معین است وتازمانی میتواند حفظ شود که‌درچهارچوبه‌این مضمون معین باقی بماند. این مضمون درواقع‌همان‌خواسته‌های دموکراتیك ومشترك ویا "مطالبات فوری" پرولتاریاست. طبقه‌کارگر میتواند بانیروی این اتحاد تنها اراده دموکراتیك خود راتحقق بخشد وبه‌آن اقدامات انقلابی دست بزند که مورد پشتیبانی متحدینش در "ائتلاف همگانی" قرار دارد. پرولتاریابرای اعمال اراده سوسیالیستی خود نمی تواند برچنین ائتلاف، اتحاد وجبهه‌ای متکی شود. برای چنین اعمال اراده‌ای باید ائتلاف تازه‌ای شکل بگیرد. ائتلاف میان طبقه کارگر وتوده‌های استثمار شونده، تلاش پیش هنگام پرولتاریا در مرحله اول دموکراسی خلق برای اعمال دیکتاتوری خود یعنی نقض‌اراده مشترکی که متحدین براساس‌آن به ائتلاف رسیده‌اند وبناذیر شکاف درجبهه‌و انقلاب وازدست‌دادن اکثریت.

بطورنمونه کشورهای آسیایی وافریقایی باسمت‌گیری سوسیالیستی رادرنظربگیرید. حاکمیت‌سیاسی در این کشورها تحت‌رهبری مارکسیستی است. هدف‌بعدی تمام آنهانیزانقلاب سوسیالیستی واستقرار دیکتاتوری پرولتاریاست. امااین رهبری مارکسیستی امروز تنهامیتواند درحیطه اقدامات‌دموکراتیك "اعمال دیکتاتوری" کند. زیراتنهااینگونه اقدامات میتواند پشتیبانی وحمایت‌اقشار دموکراتیك راکه بدون

*سازمان فدائیان خلق (گروه ۱۶ آذر) وظایف مشخص‌ساختمان سوسیالیسم‌رابرعهده جمهوری دموکراتیك خلق‌میگذارد وازایجاد بخش‌سوسیالیستی‌اقتصاد بعنوان‌بخش‌رهبرد راین‌دوره، سخن میگوید.

آنان انقلاب زنده نخواهد ماند ، جلب کند • "جهش" از این مرحله وروی آوردن به اعمال اراده سوسیالیستی بدون تدارک لازم پایه طبقاتی آن بمعنای شکست خواهد بود •

در کشورهایی نظیر کشور ما نیز پیروزی طبقه کارگر و اقشار زحمتکش در مرحله اول انقلاب تنها برپایه یک اتحاد دموکراتیک امکان پذیر است• در این مرحله امکان تفوق عظیم طبقه کارگر که بتواند پایه مادی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را فراهم سازد ، نامحتمل است• این امر قبل از هر چیز ناشی از عواملی نظیر همگانی بودن انقلاب وشرکت وسیع اقشار غیرپرولتری در آن ، حضور فعال خرده بورژوازی و بورژوازی در جامعه، سرکوب ودیکتاتوری وعدم وجود آزادیهای سیاسی ودموکراتیک که پرورش وتشکل طبقه کارگر را دشوار میسازد و عدم نضج عامل ذهنی می باشد • با استقرار جمهوری دمکراتیک خلق وتامین آزادیهای سیاسی ودموکراتیک شرایط مناسب برای ارتقاء نقش پرولتاریا در انقلاب وحاکمیت فراهم می آید • طبقه کارگر با انجام اقدامات انقلابی، اتحاد با عناصر زحمتکش واستثمارشونده را تقویت می کند ودولت دموکراسی خلق را به دیکتاتوری پرولتاریا فرا می رویاند • شرط این فرارویی عبارتست از تحکیم مداوم نقش رهبری طبقه کارگر در قدرت سیاسی ، جلب دسترده کارگران ، دهقانان وزحمتکشان پیرامون حزب سیاسی طبقه کارگر ونقش فعال آنها در پیشبرد انقلاب وبالاخره بی اثر کردن تلاشهای خرده بورژوازی در راه کشاندن دولت دموکراتیک خلق به راه سازش با بورژوازی • این شرایط پابپای گسترش وتعمیق تحولات دموکراتیک ومبارزه بی امان علیه تلاشهای سازشکارانه خرده بورژوازی امکان پذیر می شود • این مسئله بویژه مهمی است• نتیجه این مبارزه و نبرد "که بر که" به شرایط تاریخی وطبقاتی بستگی دارد • پرولتاریا در کشورهای اروپای شرقی توانست این مبارزه را با پیروزی به پایان برساند • در جریان این مبارزه بود که شکل نوینی از دیکتاتوری پرولتاریا که در اسلوبهای حکومتی واشکال سازماندهی قدرت سیاسی (و نه ازنظر ماهیت) با شکل شورایی آن در روسیه تفاوت داشت، متکی بر آداب وسنن وروحیات خاص کشورهای پیروزمند پدید آمد •

www.iran-archive.com

ادعای دیگر ح•ت•ا در مورد اینکه " انقلابات دموکراتیک خلق ••• در واقع انقلابهای سوسیالیستی هستند " نیز ادعایی کاملاً پوچ وبی اساس است • ح•ت•ا وسازمان ما (ازجمله در مقاله "مرحله انقلاب ، نیروهای محرکه انقلاب") چنین تبلیغ می کنند که یا انقلاب ملی ـ دموکراتیک یا انقلاب سوسیالیستی. این درک انحرافی است• در دوران معاصر انقلابات به دو نوع اساسی : دموکراتیک وسوسیالیستی تقسیم می شوند • انقلابات دموکراتیک خود ازنظر نوع وظایف ، نیروهای محرکه ، ماهیت قدرت ، خصلت تضادها ، نزدیکی به سوسیالیسم ویک رشته عوامل دیگر گوناگونند • در فرهنگ مارکسیستی توجه به این تنوع بیش از پیش به چشم می خورد • بطور نمونه می توان به کتاب " انقلاب ها در جهان معاصر" نوشته فیلسوف شوروی ا•ا• پاولینکو اشاره کرد که ٤ نوع یا تیپ انقلاب دموکراتیک ازجمله انقلاب دموکراتیک خلق را برشمرده ودر مورد آن چنین نوشته :

" انقلاب دموکراتیک ـ مردمی به مقایسه ۳ تیپ انقلابهای دموکراتیک که بالاتر ذکری از آنها بعمل آمد گامی به پیش است • محمولاً در راس انقلاب دموکراتیک ـ مردمی کمونیستها قرار دارند • " ما در نمونه های بالاتر نیز دیدیم که انقلاب دموکراتیک خلق به دلیل نوع وظایف، ماهیت قدرت و ••• • بعنوان انقلاباتی دموکراتیک ، ضد امپریالیستی وضد فاشیستی شناخته شده اند • این انقلابات به مثابه مرحله انتقالی در ورود جامعه به انقلاب سوسیالیستی هستند • این مرحله انتقالی بسته به سطح رشد هر جامعه ، چگونگی مبارزه طبقاتی وتناسب قوا می تواند زمانی دوتاه یا دراز تر بطول انجامد اما طبقه کارگر نمی تواند آنرا نادیده انگارد ویا از روی آن جهش کند • در این مرحله انتقالی باید یک رشته وظایف دموکراتیک ، ضد امپریالیستی وضد سرمایه داری حل گردد •

حزب توده ایران شاید این مسایل راخوب بداند ،امابرای نجات "انقلاب ملی ودموکراتیک" چاره‌ای جزچشم‌بستن برآنها و تحریف حقایق وجعل تاریخ وجود ندارد ۰ درهمان مقاله پیش‌گفته ،نامه مردم (شماره ۸۵) برای "اثبات" خصلت سوسیالیستی انقلاب دموکراتیک خلق ،درمورد انقلابات کشورهای جنوب شرقی آسیا بطورکامل سکوت کرده است۰ این سکوت ،سکوتی است کاملا حسابگرانه ،زیرانمیتوان انقلابات دموکراتیک درویتنام ،چین و ۰۰۰ که تحت رهبری طبقه کارگروحزب کمونیست آن جریان یافت را انقلاب سوسیالیستی جازد ۰

* * *

حزب توده ایران درمقاله "برنامه نوین ح ۰ت۰ا ۰ رابیاموزیم" ،شعار "جمهوری دموکراتیک خلق" را شعاری "ضدلنینی" ومترادف باشعار "زنده باد حکومت کارگری" ترتسکی درسال ۱۹۰۵ ارزیابی کرده و خود معتقد است که "انقلاب دموکراتیک خلق ۰۰۰ درواقع انقلابات سوسیالیستی هستند" (۱۰) ۰ این نظرد رسازمان مانیزرواج دارد وبشکل ظریفتری درمقاله "مرحله انقلاب ،نیروهای محرکه انقلاب" (کار شماره ۳۲) انعکاس یافته است۰ درپخش پایانی مقاله ،ازطرح استراتژی وتاکتیک جملات مربوط به رهبری طبقه کارگرنقل شده وبلافاصله نتیجه گرفته شده است که : "ماازهدف سوسیالیستی خود گامی به عقب نمی گذاریم" مقاله بطورغیرمستقیم این فکررا القاء میکند که "تامین رهبری پرولتاریا" مترادف با "هدف سوسیالیستی" است۰

هدف این بخش از نوشته نشان دادن این است که چگونه درپس علم کردن "شبح ترتسکیسم" و "جهش ازروی مراحل" وجازدن انقلابات دموکراتیک خلق بمثابه انقلابات سوسیالیستی واستدلالات مشابه لزوم رهبری طبقه کارگر درانقلاب دموکراتیک نفی میشود وهمراه باآن تناقضات بزرگ وسردرگم کننده به سیاست و برنامه راه مییابد ۰

حزب توده ایران همانگونه که درپرنامه جدیدش هم اعلام کرده است ،مرحله انقلاب ایران راکماکان "ملی ودموکراتیک" میداند وهرگونه انتقاد به این ارزیابی رابعنوان "اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی" مورد تخطئه قرارمیدهد ۰ یکی ازمشخصه‌های اصلی "انقلاب" ح ۰ت۰ا ۰ برپایه نفی رهبری طبقه کارگر (حداقل در مراحل اولیه انقلاب) قرارگرفته است۰ "نامه مردم" شماره ۱۰۹ در "پیرامون برنامه نوین ح ۰ت۰ا ۰" مینویسد:

"انقلاب ملی ودموکراتیک نیزجزانقلابات ضدامپریالیستی ورهائی بخش ملی نیست۰ بااین فرق ماهوی که درهبری انقلابات ملی، ودموکراتیک نمایندگان بورژوازی بزرگ وحتی بورژوازی متوسط شرکت ندارند ۰ بهمین سبب درپرنامه ح ۰ت۰ا ۰ مصوب کنفرانس ملی چنین ارزیابی شده است که رهبری سیاسی انقلاب با جبهه متحد خلق ۰۰۰ است۰"

سپس مقاله برای اینکه خیال همه‌راراحت کند که درمراحل فعلی ازرهبری پرولتاریا ودرجبهه متحد خلق خبری نیست ،می نویسد :

"یکی ازویژگیهای دوران ماآنست که انقلاب ملی ودموکراتیک پس ازگذارازمراحل گوناگون درصورت تامین رهبری طبقه کارگربه سوسیالیسم فرا می روید ۰" (۱۱)*

این جملات بخوبی بیانگر آن است که حزب ،رهبری طبقه کارگرد رانقلاب فعلی راامری ناشدنی میداند ۰ همین درک درنامه مردم شماره ۸۵ بصورت بازهم روشنتروبدون ابهام بیان شده است :

"بدین سان میتوان گفت انقلاب ملی ودموکراتیک انقلابی است ضدامپریالیستی ،رهائی بخش ملی ودموکراتیک ورهبری آن بدون شرکت کلان سرمایه‌داران ودرموارد ی حتی سرمایه‌داران متوسط تامین می گردد ۰ انقلاب ملی ودموکراتیک راخرده بورژوازی شهری ،نمایندگان لایه‌هایی ازروشنفکران مترقی ومیهن دوست باشرکت زحمتکشان که دارای توانایی بالقوه سوسیالیستی هستند تحقق می بخشند ۰" (۱۲)

* ح ۰ت۰ا ۰ درتمامی اسناد جدیدش ،هرجاکه ازرهبری طبقه کارگر صحبت میکند ،بدون استثنا عبارت "پس ازگذارازمراحل گوناگون" راهم اضافه میکند ۰

www.iranarchive.com

بار دیگر این جمله آخر را بخوانید. در اینجا درک واقعی حزب از انقلاب ملی و دموکراتیک به شکلی عالی فورموله شده است. این حزب تحقق "انقلاب" خود را نیز از خرده بورژوازی شهری و روشنفکران میطلبد و آنها را نیروهای محرکه فعال این "انقلاب" می شناسد. در طرح "حزب طبقه کارگر ایران" ، "زحمتکشان" یعنی کارگران و دهقانان تنها شرکت کننده و در واقع سیاهی لشکر هستند. حزب حتی حاضر نیست طبقه کارگر را از سایر "زحمتکشان" تفکیک کند و برنقش مستقل آن تکیه نماید. و ما پائین تر خواهیم دید که چرا؟ از چنین مارکسیست هایی انتظار جانبداری از رهبری طبقه کارگر در انقلاب فعلی را داشتن، همانند کوبیدن میخ برسنگ است.

از مجموعه نظرات حزب میتوان مشخصات انقلاب "ملی و دموکراتیک" را چنین برشمرد: ۱- نیروی محرکه اصلی و فعال این انقلاب، خرده بورژوازی شهری و نمایندگان لایه هایی از روشنفکران مترقی و میهن پرست هستند. به "زحمتکشان" تنها نقش درجه دوم "شرکت کننده" واگذار میشود. ۲- در رهبری این انقلاب بورژوازی بزرگ و در موارد بورژوازی متوسط شرکت ندارند، اما بهرحال رهبری در دست اقشار غیر پرولتری (میانی) است. زیرا اگر رهبری در دست طبقه کارگر قرار گیرد، آنوقت انقلاب به انقلاب سوسیالیستی و حکومت به "حکومت کارگری" بدل میشود و صد البته این "چپ روی" و "ترتسکیسم" است.

دلیل این همه "واقع بینی" چیست؟ حزب توده جامعه ایران را جامعه ای عقب مانده و طبقه کارگر را طبقه ای نابالغ، طبقه ای که به قیم احتیاج دارد، میشناسد. رهبری حزب این تفکر را ابتدا با صراحت بی نظیری در "طرح برنامه" خود اعلام کرد و نوشت:

"طبقه کارگر ایران هم میتواند چه در راه تامین آزادیهای دموکراتیک و چه در راه مبارزه استقلال طلبانه و چه در راه ایجاد تحولات بنیادی در زندگی اجتماعی - اقتصادی نقش مهمی ایفا کند" (دقت کنید: "طبقه کارگر ایران هم میتواند در راه ... نقش مهمی ایفا کند. ولی ...") "ولی عدم تکامل روند تقسیم بندی طبقاتی سرمایه داری و عدم رشد تضاد طبقاتی برخاسته از آن، یعنی تبدیل نشدن تضاد کار و سرمایه به تضاد عمده بالفعل در جامعه از سویی و پراکندگی کارگران و تاثیر تبلیغات بورژوایی و خرده بورژوایی از سوی دیگر، مانع اساسی بهره گیری از نیروی طبقه کارگر در جهت اعمال رهبری بلا واسطه این طبقه در شرایط کنونی است." (۱۲)

این سخنان را نیز چندین باره بخوانید! چون تضاد کار و سرمایه به تضاد عمده بالفعل تبدیل نشده (و فراموش نکنیم که صحبت از انقلاب دموکراتیک است) و کارگران پراکنده اند و بورژوازی و خرده بورژوازی "تبلیغات" میکنند، پس "اعمال رهبری بلا واسطه" ناممکن است و در نتیجه "اعمال رهبری بلا واسطه" تنها زمانی که تضاد کار و سرمایه به تضاد "عمده بالفعل" تبدیل شد (یعنی انقلاب سوسیالیستی) امکان پذیر میشود!! باید پرسید آخر در کدام انقلاب دموکراتیک تضاد کار و سرمایه به تضاد "عمده بالفعل" تبدیل میشود تا "اعمال رهبری بلا واسطه" ممکن شود؟ تمام عصاره این فکر چنین است: چون انقلاب سوسیالیستی نیست، پس اعمال رهبری طبقه کارگر نیز ناممکن است.

این جملات هرچند در برنامه جدید حزب حذف شد، اما اثراتش همانطور که در نقل قولهای بالا دیدیم همچنان باقی است. رهبران حزب در برنامه جدید، حتی برای رفع "سوءتفاهم" از آنچه که در "طرح برنامه" نوشتند، نیز حاضر نشدند بر صلاحیت این طبقه برای رهبری انقلاب فعلی مُهر تایید بزنند. در برنامه جدید تنها از استواری، پیگیری و انقلابی گری طبقه کارگر (که جزو ماهیت طبقه کارگر در هر جای دنیاست) و از نقش تعیین کننده (؟) آن سخن رفته است*

---

* این نقش "تعیین کننده" نیز از آن واژه هایی است که همه جور می شود تفسیرش کرد و مثلا همان چیزی را از آن درک کرد که در جریان انقلاب بهمن شاهد آن بودیم و حزب از آن بعنوان "نقش قاطع" در پیروزی انقلاب نام می برد. اما مسئله اصلا برسر این نیست. مسئله نه برسر نقش "تعیین کننده" بلکه برسر "نقش رهبری کننده" است. رهبری حزب باید روشن کند که آیا برای طبقه کارگر رسالت "رهبر انقلاب توده ای" را در همین مرحله از انقلاب می شناسد یا نه؟

علیرغم نظرات فوق حزب توده ایران در همان برنامه جدید ش اعلام کرده است که :

"تداوم پیگیر و پیروزی نهایی این انقلاب در گرو اعمال رهبری حزب واحد پیشاهنگ طبقه کارگر است و حزب توده ایران در این راه مبارزه می کند."

فورمول "تداوم پیگیر و پیروزی نهایی" که اکنون به وفور را د بیات حزب و سازمان ما بکار برده می شود، د و هدف را د نبال می کند. اول: وظیفه رهبری را د مراحل اولیه انقلاب از د وش طبقه کارگر برمی د ارد و آنرا به آینده های نامعلوم، نامشخص و مبهم حواله میدهد که هیچکس هنوز نتوانسته است مشخصات آنرا کشف کند. و د وم: اپورتونیسم را از اتهام "نفی رهبری" تبرئه میکند و این نکته کم اهمیتی نیست. فشار مجموعه جنبش کمونیستی چنان است که اکنون هر حزب و سازمان که بخواهد خود را مد افع مارکسیسم ـ لنینیسم اعلام کند، مجبور است بنوعی هوا داری خود را از رهبری طبقه کارگر د ر انقلاب د موکراتیک اعلام کند. د وران "فراروئید ن د موکراسی انقلابی به سوسیالیسم" د رجنبش ما بسر آمده است!

اما حتی این فورمول حزب نیز با سایر نظرات آن د رتناقض است و نمی توان با د یده اطمینان به آن نگریست. حزب توده ایران مدعی مبارزه د رراه تامین رهبری پرولتاریاست. د رعین حال این حزب رهبری پرولتاریا برانقلاب د موکراتیک (یعنی همان جمهوری د موکراتیک خلق) را بنام انقلاب سوسیالیستی تخطئه کرده است. این تناقض را چگونه باید حل کرد؟ به کدام یک باید باور کرد؟ به این تعارف یا آن تحریف؟ "اعمال رهبری حزب واحد پیشاهنگ طبقه کارگر" همان د موکراسی خلقی است و حزب توده ایران اگر به آنچه که گفته اعتقاد دارد یا باید بپذیرد که "انقلاب ملی و د موکراتیک" اوبرای پیروزی نهایی باید به انقلاب د موکراتیک خلق فراروید و بپذیرد که د رایران پیروزی انقلاب د موکراتیک جز استقرار جمهوری د موکراتیک خلق معنای د یگری ند ارد و یا از ادعای مبارزه د رراه رهبری برانقلاب د موکراتیک د ست برد ارد.

یکبار د یگر نظرات حزب توده ایران را د رمسئله مورد بحث خلاصه کنیم:

۱. انقلابات د موکراتیک خلق (انقلابات تحت رهبری طبقه کارگر) د رواقع انقلابهای سوسیالیستی هستند.

۲. انقلاب د رمیهن ما د رمرحله "ملی و د موکراتیک" است و بنابراین توسط "خرده بورژوازی شهری و..." تحقق مییابد.

۳. حزب توده ایران برای تامین رهبری طبقه کارگر د رانقلاب د موکراتیک مبارزه میکند.

واکنون ما میپرسیم، اگر بفرض محال مبارزه حزب توده د رراه کسب رهبری نتیجه داد و این حزب رهبری "جبهه متحد خلق" را به د ست گرفت چه خواهد کرد؟ چون انقلاب ما کماکان د رمرحله "ملی و د موکراتیک" است و نباید از آن به انقلاب سوسیالیستی "جهش" کرد، از این پیروزی صرفنظر میکند و رهبری انقلاب و قد رت برخاسته از آن را به خرده بورژوازی واگذ ار خواهد کرد؟ همین فکر یا اند کی تغییر به شکل د یگری هم تکرار میشود. یعنی رهبری طبقه کارگر را بر انقلاب د موکراتیک می پذ یرد، اما همین رهبری را بر قد رت سیاسی مترادف با د ولت سوسیالیستی و یا د یکتاتوری پرولتاریا میخواند و آنرا از برنامه مرحله د موکراتیک حذ ف میکند. د راینجا رهبری برانقلاب و برقد رت سیاسی د و چیز جد ا از هم د رنظر گرفته شده و ارتباط آنها با هم قطع می شود. ممکن است د رشرایطی پرولتاریا رهبری انقلاب را د ر د ست بگیرد، اما نتواند این رهبری را بر قد رت سیاسی اعمال کند. اما بهمان اند ازه و حتی بیشتر از آن امکان پذ یر است که رهبری برانقلاب پیروزمند به رهبری برقد رت سیاسی بیانجامد. آیا از همین امروز و د رهمین مرحله د موکراتیک باید پرولتاریا را به مبارزه برای بد ست گرفتن رهبری حاکمیت برآمده از انقلاب فراخواند یا چنین فراخوانی را فراخوان د ن "د یکتاتوری پرولتاریا" تلقی کرده و از آن احتراز کرد؟ و اگر پیروزی انقلاب موجب روی کار آمد ن حاکمیتی به رهبری طبقه کارگر شد، چه باید کرد؟ به بهانه د موکراتیک بود ن انقلاب از "ثمره پیروزی" د ست کشید و رهبری حکومت را به نیروی د یگری سپرد؟ ظاهرا مسایل عجیبی است. اما این مسایل ریشه د رمنشویزم د ارد و تاریخ یکبار از زبان لنین به آنها پاسخ د اده است:

"می خواهند د رانقلاب بورژوازی شرکت کنند... آنها حتی حاضرند قیام مرد م را رهبری نمایند.

بمنظور آنکه بلا فاصله پس از پیروزی (یا شاید درست در آستان پیروزی؟) از این رهبری صرفنظر کنند. یعنی بمنظور آنکه از ثمره‌های پیروزی استفاده نکنند و تمام ثمره‌های آنرا کلا به بورژوازی واگذار کنند" (۱۴)

تفاوت آنچه که منشویکها میگفتند با آنچه که دوستان ما میگویند در این است که اولیها میگفتند چون انقلاب بورژوازی است باید رهبری انقلاب و حاکمیت آنرا به بورژوازی واگذار کرد و دومیها میگویند چون انقلاب ما سوسیالیستی نیست، پرولتاریا نباید و در واقع نمی تواند رهبری انقلاب و حاکمیت آنرا بدست گیرد!

در پس حمله به شعار "جمهوری دموکراتیک خلق"، نفی رهبری طبقه کارگر بر انقلاب دموکراتیک تبلیغ میشود، اما پیروزی قطعی این انقلاب در میهن ما تنها از طریق استقرار جمهوری دموکراتیک خلق (یعنی قدرت دموکراتیک توده‌ها به رهبری طبقه کارگر) و فراروئی آن به انقلاب سوسیالیستی امکان پذیر است. مبارزه در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق نه وظیفه فردا، که وظیفه همین امروز پرولتاریای آگاه میهن ماست.

اسماعیل — ۱۵ فروردین ۱۳۶۶

قوا

زیر نویسها

۱. نامه مردم، شماره ۱۳۵. برنامه نوین ح.ت.ا. را بیاموزیم
۲. تجارب جنبش جهانی کمونیستی و کارگری. بخش "دیکتاتوری پرولتاریا، ماهیت و اشکال آن"
۳. همان جا. تاکید از من
۴. لنین. دو تاکتیک...
۵. همان جا. تاکید از من
۶. فرهنگ فلسفه، چاپ مسکو. تاکید از من
۷. مبانی فلسفه مارکسیسم ـ لنینیسم. تاکید از من
۸. لنین. دو تاکتیک...
۹. همان جا
۱۰. نگاه کنید به مقالات "برنامه نوین ح.ت.ا. را بیاموزیم" نامه مردم شماره ۱۳۵ و "درباره برخی مسایل دموکراسی ملی، دموکراسی انقلابی و دموکراسی خلقی" نامه مردم شماره ۸۵
۱۱. نامه مردم. شماره ۱۰۹. پیرامون برنامه نوین ح.ت.ا.
۱۲. همان جا. شماره ۸۵
۱۳. همان جا. شماره ۸۴
۱۴. لنین. دو تاکتیک... تاکید ها از خود لنین.

www.iran-archive.com

مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی ایران

قطعنامه پلنوم وسیع فروردین ۶۵ سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) برای مبارزه در راه وحدت همه پیروان سوسیالیسم علمی در حزب واحد طبقه کارگر ایران وظایف زیر را تعیین کرده است:

"۱ـ مبارزه در راه حفظ، تحکیم و گسترش وحدت فکری و سیاسی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب توده ایران ـ گردانهای پیشاهنگ طبقه کارگر ایران، با هدف ارتقاء آن به سطح وحدتی همه جانبه.

۲ـ مبارزه در راه تامین وحدت فکری و سیاسی سازمان با سایر سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ایران براساس مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری"

در بررسی این قطعنامه باید به نکات زیر پاسخ داد: ۱ـ کدام متد ولوزی بر قطعنامه فوق الذکر ناظر بوده است. ۲ـ چرا در این قطعنامه حزب توده ایران در ترازی بالاتر از سایر سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ایران قرار گرفته است. ۳ـ مبارزه در راه تامین وحدت با سایر سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ایران براساس م ـ ل و انترناسیونالیسم پرولتری به چه معناست.

بحث پیرامون متد ولوژی "وحدت" و "مرزبندی" در جنبش کمونیستی در شرایط تکوین جریان "اقلیت" در سازمان ما شکل گرفت. به مثابه متد برای تعیین مرزها و وحدت میان کمونیستها "اقلیت" می‌گفت: قبل از پرداختن به "کلیات" ما باید تحلیل از حاکمیت و تاکتیک کمونیستها در برخورد با آنرا مورد بحث قرار دهیم، برنامه تدوین کنیم و بدین ترتیب میان مارکسیسم ـ لنینیسم اصیل با اپورتونیسم و رویزیونیسم مرزبندی کنیم.

ما می گفتیم: وحدت حول برنامه سیاسی و تاکتیک، وحدتی بی اساس و شکننده است که با تغییر موقعیت و تحول اوضاع قطعا درهم می شکند. برای تشکیل "جبهه متحد خلق" و حتی "اتحاد چپ" می توان براساس برنامه و تاکتیک حرکت کرد. اما آنچه مبنای وحدت برای تشکیل حزب واحد طبقه کارگر است، همانا ایدئولوژی است. مبنای وحدت در جنبش کمونیستی و مرزبندی با جریانات اپورتونیستی و رویزیونیستی، مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است.

اکنون با پایبندی به همان متد، قطعنامه پلنوم فروردین ۶۵، مبنای وحدت میان کمونیست های ایران را همچنان مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری می شناسد. برهمین اساس است که بحث پیرامون رابطه سازمان ما با حزب به اصطلاح کمونیست ایران! یا حزب رنجبران نه برمبنای برنامه آنان برای تحول آتی در ایران نه برمبنای استراتژی و تاکتیک آنها، نه براساس درکشان از مرحله انقلاب و نیروهای محرکه آن، بلکه در روحله نخست و پیش از همه مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است. ما پیش از آنکه به برنامه آنها توجه کنیم، جایگاه آنها در صف بندی نیروها در جهان معاصر، انترناسیونال و صفوفی که این احزاب در آن قرار دارند، درک آنها از سوسیالیسم و امپریالیسم، تضادهای جهان معاصر، تبیین آنان از نیروهای صلح، دموکراسی، استقلال و سوسیالیسم در دنیا را می نگریم و با همین معیارها آنان را به کلی از دایره وحدت مورد نظرمان در جنبش کمونیستی بیرون می گذاریم.

راه تکاملی که سازمان ما تاکنون طی کرده است، امروز ما را در صفوف میلیونها کمونیستی جای داده که در احزاب برادر در سراسر جهان متشکلند. هم پیوندی با این خانواده کبیر و اعتقاد به اصول و مبانی که اساس وحدت این احزاب است، همان اصول و مبانی است که کمونیستهای ایران باید در نخستین گام برای وحدت بر آن تکیه زنند. اما مبنای وحدت کمونیست ها در عرصه ملی به همین جا ختم نمی شود به همین دلیل است که قطعنامه پلنوم فروردین ۶۵، بدنبال مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری، برنامه و اساسنامه واحد را برای وحدت کمونیستهای ایران اضافه می کند. برای درک آوردن همه پیروان سوسیالیسم علمی در حزب واحد طبقه کارگر ایران، ضرور است که بحث، گفت و شنود، اتحاد

عمل ،تبادل نظر و همفکری برای دستیابی به برنامه و اساسنامه واحد نیزصورت بگیرد • در پروسه پیشرفت این روند است که قادر خواهیم شد براختلاف نظرها در این عرصه نیز غلبه کنیم • و به شرط همت جدی برای وحدت و در پرتو برخورد رفیقانه ما قادریم که براین مشکلات نیز پیروز شویم • چنین است متدولوژی ناظربر قطعنامه وحدت •

براساس متدولوژی پیش گفته ، قطعنامه پلنوم فروردین ٦٥ ،مبارزه در راه وحدت با حزب توده ایران را در ترازی بالاتر از دیگر سازمانهای جنبش چپ ایران قرار داده است • اساس استدلال برای چنین تمایزی درک واحد ما و حزب توده ایران از مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری ،یعنی شالوده های وحدت کمونیستها است • باتکیه براین شالوده استوار وحدت است که مبارزه برای رسیدن به برنامه و اساسنامه واحد میان این دو سازمان در دستور کار قرار می گیرد •

اما دیدگاهی که بانتیجه گیری فوق مخالف است ،چنین استدلال می کند :

الف ـ می گوئید اساس وحدت کمونیست های ایران ،مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم ـ پرولتری است • اما باید دید که کدام مارکسیسم ـ لنینیسم و کدام انترناسیونالیسم پرولتری ؟ باکدام معیارها می توان ثابت کرد که حزب توده ایران مارکسیست ـ لنینیست و معتقد به انترناسیونالیسم پرولتری است ؟ آیا درک حزب از این اصول درکی انقلابی است یا رفورمیستی و اپورتونیستی ؟

واقعیت آن است که بسیاری از گروههای چپ ،امروزه خود را مدافعین سرسخت مارکسیسم ـ لنینیسم قلمداد می کنند و دیگران را به انواع اتهامات ، " رویزیونیست " ، " رفورمیست" و "اپورتونیست" متهم می نمایند • باید دید که ملاک تمیز این مدعیان ،از مارکسیسم ـ لنینیسم کدام است و ملاک و معیارهایی که جدایی حزب توده ایران را از این انحرافات ثابت می کند ،چیست

برای پاسخ به این سوال ،ضرور است نگاهی کوتاه به زمینه های تاریخی پیدایش انحرافات ومرزبندی با آنها در جنبش کارگری بیاندازیم تا در همین روند ،ملاک و معیارهای خویش را نیز بازگو کنیم •

لنین می نویسد : " بین آموزشهایی که مربوط به طبقه کارگر می باشد و اکثرا در بین پرولتاریا رواج دارد ،مارکسیسم ابدا و به هیچ وجه دفعتا وضع خود را مستحکم نکرد • مارکسیسم طی نیم قرن اول موجودیت خود (ازسالهای ٤٠ قرن نوزدهم) با تئوری هایی که از اساس با آن دشمن بودند ،مبارزه می کرد • در نیمه اول سالهای ٤٠ مارکس و انگلس با هگلیست های جوان رادیکال که پیرو نظر ایدآلیسم فلسفی بودند ،تصفیه حساب نمودند • در اواخر سالهای ٤٠ در رشته آموزشهای اقتصادی ،مبارزه علیه پرودونیسم آغاز شد • سالهای ٥٠ ،این مبارزه سرانجام پایان یافت : انتقاد از احزاب و آموزشهایی که در خلال سالهای طوفانی ١٨٤٨ متظاهر شده بود • در سالهای دهه ٦٠ ،مبارزه از عرصه تئوری عمومی قدم به عرصه ای می گذارد که به نهضت مستقیم کارگری نزدیکتر است با کونیسم از انترناسیونال اول طرد می شود • در آغاز سالهای ٧٠ در آلمان برای مدت کوتاهی مولکبر پرودونیست به میدان می آید • در پایان سالهای ٧٠ هم دورینگ پوزتیویست ظهور می کند • ولی نفوذ این و هم آن در میان پرولتاریا دیگر بکلی ناچیز است • اکنون دیگر مارکسیسم بدون چون و چرا برکلیه ایدئولوژی های دیگر در جنبش کارگری غلبه می کند • ولی هنگامی که مارکسیسم عرصه را بر تمام آموزشهای کم و بیش جامع خصم تنگ نمود ،آن تمایلاتی که در چارچوب این آموزشها قرار داشتند بجستجوی راههای دیگر افتادند • شکل و انگیزه های مبارزه تغییر کرد ولی مبارزه ادامه داشت • به این ترتیب سالهای ٩٠ قرن گذشته با مبارزه جریان ضد مارکسیستی در درون مارکسیسم آغاز شد •• برنشتین که سابقا یکی از مارکسیست های ارتدکس بود با هیاهوی فراوان و با جامع ترین بیان به " اصلاح " آموزش مارکس به رویزیونیسم پرداخت ••• سوسیالیسم ماقبل مارکس شکست خورده

و حالا دیگرنه در زمینه خاص‌خود ،بلکه به عنوان رویزیونیسم در زمینه عمومی مارکسیسم به‌مبارزه ادامه می دهد • " (۱)

درست در پایان همین سالهای ۹۰ است‌که پرچم دفاع از مارکسیسم و مبارزه علیه اپورتونیسم و رویزیونیسم در دست لنین و حزب سوسیال دموکرات روسیه قرارمی گیرد ،زیرا:"به یك معنی" مرکز جنبش کارگری جهان به روسیه انتقال یافته بود• "مبارزه میان مارکسیسم و اکونومیسم و سپس‌در دفاع از ضوابط تشکیلاتی حزب تراز نوین طبقه کارگر ،صف بندی میان بلشویسم و منشویسم ــ که تظاهر مارکسیسم انقلابی و اپورتونیسم بودند ــ را ایجاد می کند • صحنه دیگری از این مبارزه تعیین استراتژی و تاکتیك برای انقلاب دموکراتیك روسیه در عصر امپریالیسم بود • سرانجام با آغاز جنك جهانی اول و خیانت سران انترناسیونال دوم، صف بندی بین المللی میان این دو اندیشه ،یکی انقلابی و دیگری انحرافی ایجاد می شود • با غلبه اپورتونیسم بر انترناسیونال دوم (۱۹۱٤ ــ ۱۸۸۹) ،کار به ورشکستگی ننگین این انترناسیونال می انجامد •

"انترناسیونال سوم در واقع در سال ۱۹۱۸ بوجود آمد و این هنگامی بود که پروسه‌دیرینه سال مبارزه علیه اپورتونیسم و سوسیال شووینیسم ،بویژه در دوران جنك کاررا به تشکیل احزاب کمونیست در یك سلسله از کشورها کشاند • انترناسیونال سوم رسما در نخستین کنگره آن منعقده در مارس ۱۹۱۹ در مسکو تاسیس یافت • " (۲)

با پیروزی انقلاب اکتبر ،تحکیم مارکسیسم ــ لنینیسم در جهان و تشکیل انترناسیونال سوم ،مرزبندی درجنبش‌کارگری میان اپورتونیسم و کمونیسم به مرزبندی تشکیلاتی نیز منجر شد • نیرویی که در خارج ازاین انترناسیونال قرار داشت و به تقابل با آن می پرداخت ،تجلی بارز انحراف و اپورتونیسم بود • کمینترن به مثابه سازمان بین المللی و مرکزیت واحد کمونیستهای جهان عمل می کرد • در این دوره هویت‌کمونیستی احزاب در کشورهای مختلف جهان را این مرکزیت واحد برسمیت می شناخت و یا مردود اعلام می کرد •

پس از جنك جهانی دوم و تشکیل جامعه کشورهای سوسیالیستی، احزاب کمونیست جهان ادامه حیات کمینترن ــ به مثابه مرکز واحد تشکیلاتی ــ را غیر ضرور تشخیص دادند • اما انحلال این ارگان اجرایی و مرکزیت واحد به معنای از میان رفتن مبانی وحدت کمونیست‌ها نبود • انحلال کمینترن وآغاز مرحله نوین در مناسبات احزاب کمونیستی ،بدلیل گسترش چشمگیر جنبش‌کمونیستی در مقیاس جهان و تکامل احزاب کمونیست بود • این امر همانا تکامل مناسبات و پیرندهای انترناسیونالیستی میان احزاب جهان را معنا می داد • جنبش‌کمونیستی در شیوه های متناسب با این سطح تکاملی، از طریق تشکیل جلسات مشاوره و همکاری و همفکری در تعیین خط مشی عمومی جنبش‌کمونیستی جهانی ، با گسترش‌مناسبات ۲ جانبه و چند جانبه در سطح قاره ها و مناطق ،ایجاد نشریاتی برای تبادل تجارب مثل " مسائل صلح و سوسیالیسم " توانستند همبستگی انترناسیونالیستی میان خود را در سطحی ارتقا یافته تر پیش‌ببرند • جلسات تاریخی مشاوره بین المللی احزاب برادر در سالهای ۵۷ ، ۶۰ ، ۶۹ و پس از آن جلسات متعدد احزاب کمونیستی کشورهای سوسیالیستی ،احزاب کمونیست اروپا ،امریکای لاتین و کارائیب ،کشورهای عربی خاورمیانه ،کشورهای مدیترانه شرقی ،خاور نزدیك و میانه و دریای سرخ و بالاخره کنفرانس‌های علمی خط مشی عمومی کمونیست‌ها در مبارزه علیه امپریالیسم و مبارزه برای صلح، دموکراسی، ترقی اجتماعی وسوسیالیسم را تعیین وموفقانه به‌پیش‌برده است• اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست در ژوئن ۶۹ تصریح دارد : " اشکال همکاری بین احزاب برادر که از بوته آزمایش‌گذشته ، عبارت است از مشاورات دوجانبه، برخوردهای منطقه ای و مشاوره بین المللی که بر پایه اصول مورد قبول جنبش‌کمونیستی انجام می گیرد • "

بنابراین ملاك و معیار مابرای مرزبندی میان مارکسیسم لنینیسم با اپورتونیسم همان ملاك و معیارهای کمونیست سراسر جهان است • آن جریاناتی که در پروسه انکشاف خود با جنبش‌جهانی کمونیستی

مرزبندی می کنند و به مقابله باآن بر می خیزند ،خود رااز احزاب کمونیست برادر جدا می کنند و در مقابل آنها قرار می گیرند ،تجلی بارز اپورتونیسم و رویزیونیسم هستند • تجربه تاریخ چه در زمان انشعاب تروتسکیست ها ،چه در زمان جدایی مائوئیسم از جنبش کارگری و چه در درگیری رویزیونیست های اروپائی در دهه ۶۰ (شیک ،گارودی ،فیشر) و چه در تجربه کمونیسم اروپائی " (النیشتیین ، کاریلو و ۰۰۰) صحت این ادعا را ثابت می کند • وجه مشخصه تمامی آنها آنتی کمونیسم ،آنتی سوویتیسم و سرانجام انشعابگری در جنبش کمونیستی است •

درست با همین معیار و ملاک و با تاکید بر همبستگی انترناسیونالیستی، حزب توده ایران در طول تاریخ ۴۵ ساله اش با احزاب کمونیست برادر است که می توان ثابت کرد وارد آوردن هرگونه اتهام " اپورتونیست " و " رفورمیست " به آن یاوه ای بیش نیست • تکیه گاه پرقدرت حزب توده ایران در طول تاریخش علیرغم هجوم ها و یورش های مکرر ارتجاع همین همبستگی کمونیست های دنیا با او بوده است. نقطه قوتی که گروه " کشتگر " را وادار می کند با غیظ دندان به هم بساید و اعلام کند : " تاریخ ایران نشان می دهد در شرایطی که عاملان دیدگاه ناسیونال نیهلیستی (ح • ت • ۹) به دلیل شکستشان در جریان مبارزه طبقاتی در داخل به مرز نابودی رسیده اند ،وقتی حضورشان در داخل به عنوان یك جریان سیاسی ـ تشکیلاتی از بین رفته است، حمایت بین المللی نقش عمده را در حفظ و ادامه حیات آن ایفا نموده است • "(۳) اما گروه کشتگر در مورد ماهیت این "حمایت بین المللی " خاموش می ماند و نمی گوید که این حمایت همانا از سوی احزاب کمونیست جهان به مثابه گردانهای پیشاهنگ طبقه کارگر بین المللی بوده است •

در مقابل نظریه ای که در بالا ارائه شد ،می گویند : درك شما از جنبش جهانی کمونیستی ،درکی متافیزیکی است • زیرا میان این جنبش و اپورتونیسم دیوار چین می کشید • هم اکنون احزابی نظیر حزب کمونیست ایتالیا ،ژاپن و اسپانیا در مجموعه احزاب برادر حضور دارند ،در جلسات و گردهمایی های آنها شرکت می کنند و در عین حال دچار انحرافات جدی از مارکسیسم ـ لنینیسم هستند • پس استدلال شما مبنی بر اینکه چون حزب توده ایران در چنین مجموعه ای قرار گرفته پس " اپورتونیست " نیست نادقیق است •

باید پاسخ داد : اشاره شما به پدیده های بینابینی و در حال گذار در جنبش کمونیستی درست است • واقعیت آن است که جنبش جهانی کمونیستی با آنکه خط و مرز جدی با اندیشه های انحرافی احزاب فوق الذکر دارد یعنی رد دیکتاتوری پرولتاریا از سوی آنها و رد پلورالیسم سیاسی در سوسیالیسم سینه چاك داد نشان برای فقدان دموکراسی و حقوق بشر در کشورهای سوسیالیستی و ۰۰۰ را انحراف از مسل تلقی می کند اما برای تسریع جدائی نهایی آنها از جنبش کمونیستی نمی کوشد بلکه برعکس با تقویت جریانات سالم در میان آنها ،با پیشبرد بحث و گفتگوهای رفیقانه میان احزاب تلاش می کند تا بر این انحرافات غلبه کند • تجربه نشان داده که اگر این روند ها موفقانه پیش نروند ،سرانجام کار جدایی است •

اما از اشاره به این موارد مشخص کدام نتیجه گیری را باید کرد • تایید وجود این پدیده های بینابینی در بحث مورد نظر ما چه تغییری را ایجاد می کند ؟ آیا می توان حزب توده ایران را در کاتاگوری این پدیده های در حال گذار نجاند ؟ زندگی ثابت کرده است که اعتقادات حزب با هزارمین سریش هم به چنین جریاناتی قابل اتصال نیست • اتهامی که اکنون به حزب وارد می شود ،درست از زاویه عکس این مطلب است • حزب اکنون زیر ضربه است که چرا "تمام و کمال " و " بدون هیچ انتقادی " ، احکام احزاب " ارتدکس " کمونیست در جنبش جهانی را پذیرفته است • یك جو انصاف نشان می دهد که اکنون این منتقدین و مخالفین حزب توده ایرانند که با ایده های این جریانات بینابینی نزدیکی و قرابت دارند • در عین حال نوع برخورد احزاب محکم جنبش کمونیستی با حزب توده ایران و جریانات

مخالف و منشعب از آن درستی همین حکم را ثابت می کند .

ب ـ ادعا می شود که درك حزب توده ایران از انترناسیونالیسم ، درکی انحرافی و " ناسیونال ـ نیهیلیستی " است . لذا در همان مبانی ایدئولوژیك دچار انحراف اساسی است . و برای اثبات این حکم استدلالی از این نوع می شود : " ... در انترناسیونالیسم حزب توده همرنوع استقلال احزاب عملا با منافع شوروی در تقابل قرار می گیرد و انترناسیونالیسم را نقض می کند . " (۴) یا مختصرترین تعریف انترناسیونالیسم توده ای چنین است : ترجمه دیپلماسی شوروی به زبان فارسی " (۵) و باز کوشش حزب توده در کشور خویش منحصرا و مطلقا کوششی است برای تامین منافع دیپلماتیك و اقتصادی اتحاد شوروی در ایران . " راه کارگر در جایی دیگر در پاسخ به یکی از "خوانندگان" خودکه پرسیده است چرا احزاب کمونیستی کشورهای سوسیالیستی ، حزب توده ایران را به رسمیت می شناسد ، می گوید : " حزب کمونیست اتحاد شوروی آن احزاب کمونیستی را به رسمیت می شناسد که از سیاست خارجی اتحاد شوروی دفاع کنند . "

کشتگرها هم در مورد این " انحراف " ، چنین قلمفرسایی می کنند : " انحراف ناسیونال نیهیلیستی انحرافی است که سیاست و پراتیك کمونیستها را از زمینه ملی و منافع کارگران و زحمتکشان کشور جدا می کند و به جای آن مصالح سیاست خارجی و دیپلماسی کشورهای سوسیالیستی را در مرکز عمل کمونیستها قرار می دهد . " (۶) و در جایی دیگر اضافه می کند : " سازمان اکثریت نه تنها هیچ انتقادی به ناسیونال نیهیلیسم حزب توده ، به مناسبات دنباله روانه آن با حزب کمونیست شوروی ـ که ناقض اصول استقلال و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر است ـ و به مسئولیت هر دو طرف در برقراری و تداوم این مناسبات نکرده ، بلکه خود نیز تمام انرژی اش را در تقلید از حرکات سنتی حزب توده بکار گرفته و بطور فزاینده ای در این مناسبات ناسالم و دنباله روانه درگیر شده است . " (۷)

احتیاج به هوش و فراست فراوان ندارد که اثبات کنیم استدلالات فوق ، پیش از آنکه حزب توده ایران را زیر ضربه بگیرد ، ضربه خود را متوجه احزاب برادر و در راس آنها حزب کمونیست اتحاد شوروی نموده است .

وادیم زاکلادین در مقاله ای تحت عنوان " حزب کمونیست اتحاد شوروی و مسائل مبرم انترناسیونالیسم پرولتری " ، " تلاشهای دشمنان انترناسیونالیسم را که می خواهند از اهمیت آن بکاهند و تاثیر آن را از بین ببرند و عدم ضرورت و حتی زیانبخشی آن را ثابت کنند " از جمله چنین فرمولبندی کرده است :

" آنها می گویند انترناسیونالیسم با استقلال عمل احزاب کمونیست وفق نمی دهد و گویا انترناسیونالیسم وسیله ای برای مداخله در امور سایر احزاب ، برای هژمونی و سلطه جوئی احزاب بزرگ در مناسبات با احزاب کم عده تر است . آنها می گویند حزب کمونیست اتحاد شوروی زیر پرچم تحکیم پایه های انترناسیونالیسم می خواهد دوباره مرکز رهبری واحد در جنبش کمونیستی را ایجاد نماید تا در راس چنین مرکزی قرار گیرد . آنها می گویند همبستگی انترناسیونالیستی احزاب برادر کشورهای غیرسوسیالیستی با کشورهای سوسیالیستی ، به معنی بفراموشی سپردن میهن پرستی و امتناع ایشان از مبارزه در راه حل مسائل مبرم کشورشان است . "

آیا دوستان راه کارگری و کشتگری ما هیچگاه به این فکر کرده اند که مواضعشان در این زمینه چقدر با مواضع دشمنان انترناسیونالیسم نزدیك است ؟

اما دیدگاه آلترناتیوی که راه کارگر و کشتگر در مقابل ما در مورد انترناسیونالیسم قرار می دهد و از همه کمونیستهای ایران دعوت می کنند تا بدانها اقتداء نمایند به شرح زیر است : " حزب طبقه کارگر ایران می بایست در ایجاد و تحکیم همبستگی بین کشورهای سوسیالیستی و جنبش انقلابی پرولتاریایی ایران تلاش کند ، بی آنکه از مواضع انتقادی خود نسبت به انحرافات و ضعفهای احزاب کمونیست و کشورهای سوسیالیستی چشم بپوشد . " (۸)

راه کارگر سپس وظیفه خود را بمبارزه پیگیر با تفاسیر انحرافی از تزهای همزیستی مسالمت‌آمیز، رقابت اقتصادی، راه رشد غیرسرمایه داری و نظریه های رویزیونیستی امکان پیروزی کمونیسم در یک کشور، گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم، دولت و حزب تمام خلقی می دانند. گروه کشتگر هم اعلام می‌کند:

" انترناسیونالیسم به هیچ وجه همبستگی با انحرافات و کاستی های جنبش کمونیستی در این یا آن کشور یا پرده پوشی و توجیه ضعف های موجود در کشورهای سوسیالیستی را در برنمی‌گیرد ... حفظ استقلال ملی از احزاب و سازمانهای کمونیست کشورهای دیگر، در عین همبستگی بامبارزه آنها پیش‌شرط مقدماتی جنبش کمونیستی در انجام رسالت خویش است ... جنبش کمونیستی باید از استقلال ملی از احزاب و سازمانهای کمونیست کشورهای دیگر و دولتهای سوسیالیستی برخوردار باشد." (۹)

انحرافاتی که در این نظریات به چشم می خورد، کشفیات نوین این رفقا نیست. فرمولبندی هایی است که سالهاست از جانب دیگران مطرح شده است. وادیم زاکلادین در مقاله پیش گفته به این نقطه نظرهای " نوین" چنین پاسخ گفته است:

" می گویند که اصول اختیار، استقلال و برابری حقوق احزاب برادر باید بر همبستگی انترناسیونالیستی و همکاری برتری داشته باشد. اختیار، استقلال و برابری حقوقی همه احزاب اصل مصمم و خدشه ناپذیر کمونیستهاست. اما استقلال عمل احزاب و برابر حقوقی هدف نهایی نیست. بلکه اولا ـ زمینه ای برای مبارزه موفقیت‌آمیز حزب در راه نیل به هدفهای نهایی جنبش کارگری است. ثانیا ـ زمینه ای است برای همکاری موفقیت‌آمیز انترناسیونالیستی هر حزبی ... بدیهی است که اگر این زمینه ها را مطلق سازیم و برای آنها عظمت بی حد قائل شویم، ممکن است خطرات عظیم ـ یعنی فراموشی وظیفه عمده مبارزه ـ را به بار آورد."

تجربه ثابت کرده است آن انحرافی که افسانه "دست مسکو" را علم می کنند، هرچقدر روی آن پافشاری نمایند، همانقدر بیشتر به مواضع بورژوایی و ضد انترناسیونالیستی کشیده می شوند. متاسفانه پافشاری روی این افسانه به اشکال گوناگون روز بروز در نوشته های این دوستان بیشتر می شود.

در عین حال بدرستی گفته می شود که عمل معیار حقیقت است. "انترناسیونالیسم" این رفقا وقتی روی زمین می آید و واقعی می شود براحتی قابل فهم است. یکی از گروههایی که "انترناسیونالیسم پرولتری و استقلال ملی احزاب" را درست مثل رفقای کشتگری می‌فهمند، با آنها بیانیه مشترک صادر می کنند و در پایان با انان فریاد " زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری" سر می دهد، " حزب کمونیست ترکیه صدای کارگر است. همرزم ترک دوستان کشتگری ما جریاتی است که پس از ۳ سال از تشکیل " اتحاد چپ ترکیه " ـ که به ابتکار حزب کمونیست ترکیه، حزب برادر ایجاد شده ـ با این " اتحاد " سرآشتی ندارد و سمبل تفرقه افکنی و پراکندگی در جنبش چپ ترکیه است. چنین است " انترناسیونالیسم پرولتری " فقیرانه این رفقا و چنانند دوستان و احزاب برادرشان در سطح جهان. بگذار تا کبوتر با کبوتر و باز با باز پرواز کند.

ج ـ می گویند تاریخ حزب توده ایران مشحون از اشتباهات و خطاهاست. خطاهایی که وقتی همه آنها را جمع بزنیم نتیجه چنین می شود: حزب توده ایران مظهر اپورتونیسم در جنبش کارگری ایران است. به همین دلیل هیچگاه پیشاهنگ طبقه کارگر ایران نبوده و نیست.

ما پاسخ می دهیم: آری، اشتباهات در تاریخ حزب توده ایران وجود داشته است. اما کدام طلا را می توان یافت که با ترکیبی از مس همراه نباشد. این آلیاژ اما طلا بودن طلا را زیر علامت سوال نمی برد. حزب جدی سیاسی که در صحنه مبارزه انقلابی حضور دارد، بی گمان از خطا بری نیست اما آیا از برشمردن این خطاها از لحظه تولد حزب تاکنون می توان اپورتونیست بودن آن را نتیجه گرفت؟

آیا حتی اشتباهات استراتژیک کمونیستها ، دلیلی بر اپورتونیست بودن آنهاست؟

زمانی لنین درباره روزالوکزامبورگ با خاطرنشان کردن تمامی اشتباهات او از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۸ نوشت :

"علیرغم همه این اشتباهات ، او برای ما به مثابه یک عقاب بوده و همچنین هست ... بعضی اوقات عقابها به سطح مرغهای خانگی نزول می کنند ، لکن مرغهای خانگی هیچگاه نمی توانند به بلندی پروازی عقابها برسند . البته در حیاط خلوت جنبش کارگری و در میان انبوه فضولات ، مرغهای خانگی همچون کائوتسکی ، سیدمان ، پل لوی و تمام آن عده ای که برروی اشتباهات مرتکب شده از طرف کمونیست های کبیر عدد خواهند کرد . هر کسی کار خودش ." (۱۰)

با کمال تاسف باید اذعان کرد که همین اشتباهات کمونیستها در تجدید حیات انحرافات درون جنبش کارگری دخالت دارد . الکساندر سوبرلوف در مقاله ای بنام " درباره رویزیونیسم معاصر " در همین زمینه می گوید :

" گسترش پررنج و کند جنبش انقلابی ، بویژه در کشورهای سرمایه داری رشد یافته و نیز اشتباهات استراتژیکی و تاکتیکی و حسابهای غلط این یا آن حزب در تجدید حیات رویزیونیسم دخالت دارد . " اما خطاست هرگاه این اشتباهات را تا زمانی که به انحراف از ایدئولوژی و در نتیجه تقابل با اندیشه و عمل جنبش جهانی کمونیستی نیانجامیده ، اپورتونیسم بنامیم . درست به همین دلیل است که احزاب کمونیست شیلی ، فرانسه و عراق و ... وقتی به بررسی انتقادی عملکرد خویش می نشینند ، حتی خطاهای استراتژیک خویش را نیز اپورتونیسم تلقی نمی کنند و سایر احزاب برادر نیز آنها را جریان رفورمیستی و اپورتونیستی نام نمی نهند . برای کمونیستها بررسی خطا ، نه برای زیر سوال بردن ماهیت خویش بلکه درس آموزی برای پیشبرد موفقانه مبارزه ای است که پیش رو دارند . رفیق عزیز محمد در مقاله ای تحت عنوان " با روحیه ای آماده برای رزم " با بررسی نتایج کنگره چهارم حزب کمونیست عراق که در سال ۸۶ برگذار شد و یکی از وظایف جدی آن ارزیابی مبارزه حزب در دوران بین سالهای ۱۹۸۰ ـ ۱۹۶۸ بود ، نوشته است : " کنگره اعلام کرد که رهبری تازه حزب کمونیست عراق موظف است با فراگرفتن عمیق تجربه گذشته آنرا بدرستی و بطور خلاق در مبارزه در این مرحله و مراحل بعدی به کار برد . " (۱۱)

اینک آیا دوستان ما حق دارند تمامی آنچه را که از مشروطیت به بعد انجام شده ، تمام راهی را که حیدرخان آغاز و ارانی هموار کرده است و طی ۴۵ سال پیکار مرگ و زندگی حزب توده ایران به پیش آمده است را یکسره نفی و انحرافی اعلام کنند ؟ آیا باید با دفاع پیگیرانه از تاریخ جنبش کمونیستی و همه دستاوردهای این پیکار تاریخی و در عین حال آموختن از شکست ها و خطاهایش پیش رفت یا که با یک چرخش قلم همه آن را نابود اعلام نمود ؟

و باز هم پرسیدنی است ، کسانی که موجودیت هفتاد ساله جنبش کمونیستی ایران را نفی می کنند و به طبقه کارگر ایران می گویند : تمام مبارزات شما ، رنج ها و کشته های شما در زیر پرچمی دروغین بوده است ، خود در تاریخ کوتاه ۵ و ۷ ساله خویش کدام گل را به سر طبقه کارگر ایران زده اند . آیا به اعتراف خودشان سراسر این سالهای کوتاه عمر ، مالامال از خطا نبوده و آیا حتی آخرین دستاوردهای تئوریک شان در زمینه تدوین استراتژی انقلاب ایران خطایی نوین نیست ؟ آیا با چنین شیوه تاریخ نگاری ـ که دوستان راه کارگری و کشتگری ما بدان مشغولند ـ نمی توان تمامی حیات همه احزاب کمونیست جهان از صدر تا ذیل ، از جنوب تا شمال و از شرق تا غرب را تاریخ اشتباهات و تجلیات اپورتونیسم معرفی کرد ؟

ممکن است پس از خواندن این سطور بگویند : آری کمونیست ها هم خطا می کنند . اما از خطاهای خویش انتقاد می کنند و سپس راه صحیح را در پیش می گیرند . ولی حزب توده ایران در طول تاریخ مشحون از خطاهایش ، هیچگاه به انتقاد از خود نپرداخته است .

این ادعا نیز بکلی دور از واقعیت است . درمورد دوره ۳۲ـ ۲۰ در پلنوم چهارم حزب و درمورد دوره پس از آن تا انقلاب بهمن در سایر اسناد حزبی انتقاد صریح نسبت به خطاها را می توان یافت. پس می ماند دوره پس از انقلاب بهمن . درمورد همین دوره هم حزب به بررسی نشسته و خطای خویش را ارزیابی نادرست واشتباه در تاکتیک اعلام کرده است. دوستان ما البته با این ارزیابی وانتقاد از خود موافق نیستند . آنها حتی " انتقاد از خود " سازمان ما ـ که خطاهایمانرا استراتژیک شناخته ـ را هم ماستمالی تلقی می کنند . راه کارگر حتی نسبت به انتقادات گروه کشتگر به گذشته خویش ـ که زیر آب همه سیاست گذشته خود را هم زده ـ قناعتمند نیست و می گوید که آنها هنوز بطور ریشه ای توبه و استغفار نکرده اند. و از آنها دعوت می کند که گذشته خود را صاف و پوست کنده ضد انقلابی اعلام کنند و احساس " شرم زدگی انقلابی" بنمایند.

خوب، می توان نسبت به ارزیابی از خط مشی گذشته در دوران پس از انقلاب بهمن اختلاف نظر داشت ، اما این چه ربطی به اپورتونیست بودن این یا آن جریان دارد . آنچه که دوستان راه کارگری و کشتگری می خواهند که ما بدان اعتراف و اقرار کنیم چنین است : خانه ما از پای بست ویران است . و تعریف پای بست : " درک توده ای از دوران معاصر و نقش عوامل بین المللی در اتخاذ سیاست، تعیین تکلیف با انحراف ناسیونال نهیلیستی ، درک از دموکراسی درون هریک از جریانات جنبش کمونیستی و کل جنبش کمونیستی تا مبارزه برای دموکراسی در سطح جامعه و فراتر از آن رد درک های رایج بورکراتیک از سوسیالیسم و ترویج وتبلیغ جدایی ناپذیری سوسیالیسم و دموکراسی است . (۱۲)

به گمان ما چنین انتقادی به گذشته ، معنایی جز نفی خویش و نفی ماهیت ایدئولوژیک وطبقاتی خویش ندارد . بگذار مدال افتخار چنین انتقاد از خودی بر سینه دوستان ما بماند .

د ـ و سرانجام گفته می شود با توجه به شرایطی که حزب توده ایران در میان مردم وجنبش انقلابی ایران دارد ، گام برداشتن به سوی وحدت با آن در شرایط کنونی بسود ما نیست .

در چنین استدلالی یک جو منطق مارکسیستی هم نمی توان یافت و برعکس کیلو کیلو اندیشه پراگماتیستی را می توان وزن کرد . این ادعا که موقعیت حزب توده ایران در میان مردم موقعیت خوبی نیست ، جای بحث فراوان دارد . ولی حتی اگر به فرض که چنین چیزی واقعیت هم باشد ، آیا ما با دیدن لحظه مجازیم که به اصول خویش پشت پا بزنیم ؟ آیا مجازیم از حزبی که دشمنان طبقه کارگر با سبعیت تمام به سرکوب فیزیکی و ایدئولوژیکی آن مشغولند ، تبری بجوئیم و فعلا گلیم خود را از آب بیرون بکشیم تا هر وقت وضع آن حزب مرتب و روبراه شد دوباره با هم شاد و خوشحال براه وحدت برویم یا برعکس وظیفه داریم که با همبستگی برادرانه ، پایبندی خود را به اصول مورد اعتقاد مان نشان دهیم . نقشه شومی که رهبران جمهوری اسلامی داشتند که ابتدا حزب را می زنند و ما از آن کناره می گیریم و سپس ما را می زنند، با دفاع جانانه و شرافتمندانه ما از حزب نقش برآب شد . عمل ما نشان داد که ما رفیق روزهای سخت نیز هستیم . و مقایسه کنید با حرکت گروه کشتگر در همین زمینه که در اوج قدرت حزب پرچم " اتحاد اصولی با حزب " را برداشته بود ، در بیانیه هایش با تاکید می گفت: حزب توده ایران و پس از یورش ارتجاع به حزب ناگهان پشتک زد و با بی پرنسیپی کامل از سرکوب حزب ـ که به گمان آنها همان عدم استقلالش باعث چنین وضعی شده بود ـ اظهار خوشحالی کرد و اینک هم توپخانه سنگین خود را به روی حزب توده ایران بازکرده و با بورژوازی در حال مغازله و مذاکره است . پایبندی به اصول مورد اعتقاد در عمل، نشانه بدی بودن یک حزب سیاسی است و اعتبار آن را حتی در نزد دشمنان طبقاتی اش نیز بالا می برد .

جمع بندی کنیم : براساس تمام نکاتی که تاکنون گفته شد ، مبارزه ما در راه وحدت با حزب توده ایران در ترازی بالاتر از سایر سازمانهای چپ میهن مان قرار گرفته است . این به دلیل اساسات واحد ایدئولوژیک و تعلقمان به خانواده واحد کمونیست های جهان است . وظیفه ما در مرحله کنونی تلاش برای دستیابی به برنامه و اساسنامه واحد با حزب توده ایران است . در راستای این هدف نیز همانگونه

www.iran-archive.com

که در قطعنامه پلنوم فروردین ٦٥ آمده است : " گسترش پیگیرانه همکاری ، اتحاد عمل ، مشاوره و همفکری میان سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت و حزب توده ایران " ضرورت دارد .

* * *

قطعنامه پلنوم وسیع فروردین ٦٥ ، وظایف ما را برای وحدت جنبش کمونیستی در بند دوم " مبارزه در راه تامین وحدت فکری و سیاسی با سایر سازمانهای مارکسیست لنینیست ایران براساس م ـ ل و انترناسیونالیسم پرولتری " معین کرده است . این بدان معناست که ما در وهله نخست باید بر سر اصول و مبانی با این سازمانها به بحث و گفتگو بنشینیم و در راه محو انحرافات آنان در این زمینه ها بکوشیم . این امر البته به معنای نفی مباحثه همزمان بر سر مسائل برنامه ای و اساسنامه ای نیست . لکن تصریح امر فوق در قطعنامه ، تمایز آنها را از حزب توده ایران و تراز پایین تر وحدت ما با آنها را در نظر دارد . دلیل این امر چنانکه تاکنون گفتیم به طور خلاصه چنین است :

١ ـ ما هنوز مبانی واحد ایدئولوژیک با آنها نداریم .

٢ ـ علیرغم تلاشهای همه جانبه ما این سازمانها هنوز حتی در حد " اتحاد عمل " در مبارزه برای سرنگونی رژیم خمینی با ما رضایت نداده اند .

روشن است که علیرغم این استنکاف لجوجانه و فرقه گرایانه باید مبارزه خویش را در راه تامین وحدت با این سازمانها با هدف ایجاد حزب واحد طبقه کارگر ایران ادامه دهیم . همانگونه که در گزارش هیات سیاسی کمیته مرکزی سازمان به پلنوم فروردین ٦٥ آمده است : " در این شرائط که دشمنان طبقه کارگر تمام نیروی خود را برای پراکندن تخم عدم اعتماد ، بدبینی و خصومت میان نیروهای فعال جنبش کمونیستی به کار گرفته اند ، ترویج هرچه فعالتر و موثرتر ایده وحدت و مبارزه در راه آن از اهمیت و اولویت برخوردار است . "

اینکه ما در این راه تا چه حد پیروزی بدست آوریم را گذشت زمان نشان خواهد داد . لکن حکمی که از هم اکنون با قطعیت می توان بر آن پای فشرد چنین است : علیرغم همه این دشواریها ، طبقه کارگر ایران راه خود را از میان سنگلاخ ها خواهد گشود و پرچم سرخ پیروزمندش را بر فراز میهن عزیزمان به اهتزاز در خواهد آورد .

فروردین ١٣٦٦ ـ جهانگیر

ادریس

(علیرضا اتهولی)

زیرنویسها

١) لنین . مارکسیسم و رویزیونیسم
٢) لنین . انترناسیونال دوم ونقش آن در تاریخ
٣) فدائی . شماره ٢٥
٤) راه کارگر تئوریک . خرداد ٦٥
٥) راه کارگر تئوریک . شماره ١
٦) فدائی . شماره ٢٨
٧) فدائی . شماره ٣١
٨) راه کارگر شماره ٤ . تیر ٦٣
٩) فدائی . شماره ٢٨ . شهریور ٦٥
١٠) لنین . یادداشت های یک نویسنده ١٩٢٢
١١) مسایل بین المللی . شماره ٦ . سال ٦٥
١٢) ر.ک فدائی . شماره ٢٨

www.iran-archive.com

نگاهی به قطعنامه "درباره وظایف مبارزه در راه وحدت
جنبش کمونیستی وکارگری ایران" مصوب پلنوم وسیع کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

مبارزه در راه تامین وحدت رزمنده جنبش کمونیستی ایران یکی ازوظایف مقدم برای تبدیل طبقه کارگر ایران به رهبر انقلاب مردمی واستقرار جمهوری دموکراتیک خلق در میهن ماست. سازمان ما با نقد (هرچند نیمه کاره) درک انحرافی خود ازوحدت با حزب توده ایران در پلنوم وسیع فروردین ماه ۶۵ کمیته مرکزی، پذیرفت که مبنای وحدت نه تنها اعلام وفاداری به مارکسیسم ـ لنینیسم وانترناسیونالیزم پرولتری، بلکه هم چنین دستیابی به برنامه واساسنامه واحد است، به همه اینها بایستی چگونگی انطباق تئوری با پراتیک رانیز به عنوان یک اصل اساسی افزود. توجه پلنوم وسیع کمیته مرکزی سازمان به مساله مبارزه در راه وحدت رزمنده جنبش کمونیستی ایران که منجربه صدور قطعنامه ای (علیرغم اشکالات اساسی آن) در این رابطه ازسوی پلنوم وسیع کمیته مرکزی سازمان گردید، دارای اهمیت است. ازاینروهرآنکسی که واقعا کمونیست است نه تنها نمی تواند فی نفسه مخالف صدور قطعنامه ای در این رابطه باشد ودر ضرورت آن شک کند بلکه خود نیز بایستی در این راه پیشقدم باشد. درعین حال باید افزود که این هنوز نصف حقیقت است، نصف دیگر حقیقت عبارت ازاین است که این وحدت برای اینکه وحدتی انقلابی واصولی باشد، بایستی معیارهای نظری وعملی آن ونیزراه وصول به این وحدت، به طوروشن، دقیق وعلمی، مشخص گردند.

قطعنامه وحدت معیارهای نظری ای راکه وحدت جنبش کمونیستی باید براساس آن تحقق یابد بشرح زیر فرموله کرده است: "مارکسیزم ـ لنینیزم وانترناسیونالیزم پرولتری" و "برنامه واساسنامه واحد". این معیارها هرچند کامل نیستند اما درعین حال اساسی ترین مبانی وحدت بشمار می آیند وقید آنها درقطعنامه وحدت، نشانه گام اولیه ایست که سازمان در جهت تصحیح دیدگاه انحرافی گذشته برداشته است.

تصریح نکات فوق درقطعنامه هنوزبه معنای کاربست درست واصولی آن درعمل نیست، چگونگی بکارگیری این مبانی درمشخص است که روشن خواهد کرد ما تاچه اندازه خطاهای گذشته خود راپذیرفته ایم وتا چه اندازه بطورعملی می خواهیم آن دیدگاههای انحرافی رانفی دیالکتیکی بکنیم.

متاسفانه باید گفت که قطعنامه وحدت درعمل نتوانسته است حتی به اصولی که خود برشمرده وفادار مانده وآنها رابکارگیرد. "برنامه واحد" یکی ازآن مبانی وحدت است که قطعنامه درطرح مشخص وحدت با حزب توده ایران آنرانادیده گرفته وزیرپاگذاشته است. بررسی بند اول ودوم قطعنامه وحدت به نحوروشنی ادعای فوق راثابت میکند. دراین دوبند ما میخوانیم:

"مبارزه درراه تامین وحدت همه پیروان سوسیالیسم علمی درحزب واحد طبقه کارگر ایران ... مبتنی است بر:

مبارزه درراه حفظ وتحکیم وگسترش وحدت فکری وسیاسی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب توده ایران ... باهدف ارتقاء آن به سطح وحدتی همه جانبه

مبارزه درراه تامین وحدت فکری وسیاسی سازمان باسایرسازمانهای مارکسیست ـ لنینیست وانترناسیونالیسم پرولتری" (تاکید ازمن)

به این ترتیب اولا بازهم قطعنامه همانند گذشته تامین وحدت جنبش کمونیستی ایران رامبتنی کرده است بر "حفظ وتحکیم وگسترش وحدت فکری وسیاسی" سازمان باحزب توده ایران با "هدف ارتقاء آن به سطح وحدتی همه جانبه". بنابراین تازمانیکه وحدت همه جانبه میان سازمان وحزب توده ایران، وبعبارت دیگر تازمانی که وحدت سیاسی، ایدئولوژیک وسازمانی میان سازمان وحزب توده ایران تامین نشده است، وحدت جنبش کمونیستی نمیتواند تحقق یابد. ثانیا قطعنامه طوری تنظیم شده است که هرخواننده در وهله اول بدون چون و چرا باید بپذیرد که درحال حاضر وحدت فکری وسیاسی سازمان باحزب توده ایران تامین است ووظیفه سازمان دراین عرصه فقط وفقط مبارزه درراه حفظ وتحکیم وگسترش آن ونیزارتقاء آن به "سطح وحدتی همه جانبه" است. باید پرسید این وحدت فکری وسیاسی کدامها هستند؟ درکجا تجلی یافته اند؟

درحالیکه هنوزبرسر اساسی ترین مسائل استراتژی وتاکتیك انقلاب در درون سازمان اختلاف نظر جدی وجود دارد ،چگونه‌میتوان ازوحدت فکری وسیاسی (درروجه‌اساسی‌آن)سازمان باحزب توده‌ایران سخن‌گفت. البته‌نباید انکارکرد که‌در گذشته‌نه‌چندان دور ،زمانیکه ماوحزب توده‌ایران درراه شکوفایی جمهوری اسلامی وتحکیم وتثبیت‌آن مبارزه میکردیم ،این وحدت فکری وسیاسی وجود داشت• ولی آخرمگرنه‌این استکه همین پلنوم‌وسیع‌آن‌برنامه‌وسیاست راسیاستی انحراف به‌راست ازسیاست مستقل طبقه‌کارگر ارزیابی نمود •مگر نه این استکه امروزبراساس‌مواضع رسمی سازمان درمورد خط مشی گذشته ،ونیزاساسی ترین مسائلی که‌برای تعیین مرحله‌انقلاب ،وظایف ومضمون آن‌ودرنتیجه‌استراتژی وتاکتیك کمونیستهادراین مرحله‌ازانقلاب بین ماوحزب توده‌ایران اختلاف نظرات جدی وجود دارد •برای روشنترشدن مطلب درزیربه‌مواردی از این اختلافات اشاره‌ای کوتاه میشود :

ـ درمورد خط مشی گذشته : سازمان ما آنراانحراف به‌راست ازسیاست مستقل طبقه‌کارگرارزیابی کرده ودرپلنوم‌وسیع فروردین ماه ٦٥ این خط مشی رازیرمهمیزانتقاد گرفت•اما حزب توده‌ایران کوچکترین‌انتقادی به‌اساس‌خط مشی خود قایل نبوده و"پیروی" خود رااز"اصل‌اتحاد وانتقاد "درمقابل "پیروان خط امام"را "یگانه شیوه‌درست مبارزه "میداند •(١)

ـ سطح تکامل جامعه :سازمان مامناسبات سرمایه‌داری را درجامعه مامسلط میداند • حزب توده ایران‌چنین اعتقادی ندارد وحاضرنیست کلمه‌ای بیش‌از"رشد سرمایه‌داری "درایران برزبان آورد •بسیار خوب ،اینهم‌یك تفاوت"کوچك "درمورد شاخص‌اول تعیین مرحله‌انقلاب•

ـ خصلت تضادها :سازمان ماتضاد کارورسرمایه را تضاد اصلی جامعه‌ارزیابی کرده‌وآنرا یکی ازدوعاملی میداند که "خصلت دموکراتیك انقلاب راعمیقاتحت تاثیرگرفته وآنرا اساسا ازانواع انقلابهای بورژوا ـ دموکراتیك متمایزمیسازد "(٢) حزب توده‌ایران اساسا معتقد نیست که‌این تضاد ،حتی یکی ازتضادهایی است که"پیش‌شرطهای عینی اقتصادی ،اجتماعی وسیاسی رشد جنبش‌انقلابی "رافراهم‌میاورد •درقسمت تضادهای برنامه‌مصوب کنفرانس‌ملی حتی نامی هم‌ازتضاد کارورسرمایه وجود ندارد •این هم‌یك تفاوت"خیلی کوچك" دیگرد رمورد شاخص‌دوم تعیین مرحله‌انقلاب•درمورد سایرمسائل نیزازجمله آرایش‌نیروهای طبقاتی درجامعه ،چگونگی نقش‌وموقعیت بورژوازی دراین مرحله‌ازانقلاب ،ظرفیت وتوان خرده‌بورژوازی ،وابسته یا عدم‌وابسته بودن رژیم جمهوری اسلامی و••• تفاوتهای جدی وجود دارند •

شاید گفته شود که‌منظورازوجود وحدت فکری وسیاسی سازمان‌وحزب توده‌ایران پذیرش‌مارکسیسم ـ لنینیسم‌وانترناسیونالیسم پرولتری‌ونیز مسئله سرنگونی رژیم ازسوی ماوآنهااست•دراین صورت اگرهمین دو عنصربرای "حفظ‌وتحکیم‌وگسترش‌وحدت فکری وسیاسی وارتقاءآن به‌سطح وحدتی همه‌جانبه" کافی است اولا تناقض‌آن‌باخود قطعنامه وحدت چگونه‌توضیح داده‌میشود • ثانیا چراهمین معیارد رمورد سایرجریانات مارکسیستی ـ لنینیستی صدق نمی کند •زیراآنهاهم‌اعلام کرده‌اند که‌مارکسیست ـ لنینیست هستند و انترناسیونالیسم پرولتری راقبول دارند وهدفشان هم‌سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است• بیائید این مسئله‌رااززاویه‌دیگری هم‌مورد توجه قراردهیم ،وآن اینکه چون حد وحدت فکری وسیاسی سازمان باحزب توده‌ایران درقطعنامه‌وحدت مبهم‌است ،شاید منظورازاین وحدت فکری وسیاسی وجودعناصری از وحدت باشد •دراین حالت‌نیزمشکلی حل نمیشود ،زیرابراساس‌وجودعناصری ازوحدت ،نمیتوان اساسی ترین مبانی وحدت راکه عبارتست ازمارکسیسم ـ لنینیسم ،انترناسیونالیسم‌پرولتری ،برنامه‌واساسنامه‌واحد وچگونگی انطباق آن‌درعمل ،نادیده گرفت•این اولا وثانیا اگرچنین کاری درست است،بازهم‌ماد ربرابر این سوال منطقی‌قرارمی گیریم که‌این گشاده‌دستی ماچرانباید شامل حال سایرجریانات مارکسیست ـ لنینیست نیز باشد؟البته بایستی صریحاتاکید کرد که قصد این نیست که‌وجودعناصری ازوحدت فکری وسیاسی بین سازمان وحزب توده‌ایران‌نفی شود •این عناصروجود دارند ،همچنانکه عناصری ازوحدت فکری وسیاسی‌بین ماوسایرجریانات مارکسیستی ـ لنینیستی وجود دارد •سازمان مادرتنظیم‌مناسبات خودبااین جریانات بایستی ازاین عناصرتاآخرین ذره‌اش‌کمك بگیرد وازراههای اصولی ومنطقی درراه‌تقویت آنهابکوشد • بلکه

منظوراین است که روشن گردد با تکیه بروجود عناصری ازوحدت نمیتوان چنین نتیجه گرفت که وحدت فکری وسیاسی تامین شده وبایستی آنرا "حفظ، تحکیم وگسترش" داد تا به سطح وحدتی همه جانبه ارتقاء یابد ممکن است اعتراضی به این صورت مطرح شود که: در هیچ جای قطعنامه مستقیما گفته نشده است که وحدت فکری وسیاسی سازمان با حزب توده ایران تامین شده است. برای پاسخ به این اعتراض بایستی از بند دوم قطعنامه که همراه بند اول قطعنامه نقل شده، کمک گرفت. در این بند که مربوط به سایر جریانات است، از مبارزه برای تامین وحدت فکری وسیاسی سازمان با این جریانات (معلوم نیست چرا و به چه دلیل اسامی مشخص این جریانات در قطعنامه قید نگردیده است) سخن میرود. در صورتیکه در بند اول قطعنامه از مبارزه برای "حفظ و تحکیم وگسترش" وحدت فکری وسیاسی سازمان با حزب توده ایران وارتقاء آن به سطح وحدتی همه جانبه سخن میرود. آیا باز هم جای شك وتردید باقی است که از نظر قطعنامه وحدت، وحدت فکری وسیاسی بین ما وحزب توده ایران تامین است واصلی ترین وظیفه در این عرصه ارتقاء آن به سطح وحدتی همه جانبه میباشد؟

اگر قبول داریم که داشتن برنامه واحد یکی از مبانی مهم امر وحدت میباشد، بایستی شناخت دقیقی از برنامه آن نیروئی که قصد وحدتی همه جانبه با آن را داریم، بدست بیاوریم. از آنجا که قطعنامه وحدت، بطور مشخص تامین وحدت جنبش کمونیستی وکارگری ایران را اساسا و در درجه اول مبتنی بر وحدت با حزب توده ایران کرده است، ضروری است که اساسی ترین جنبه های برنامه حزب توده ایران بررسی شود تا ثابت شود بند اول قطعنامه وحدت ما را ملزم کرده است وحدت فکری وسیاسی خود را با حزبی "حفظ، تحکیم وگسترش" داده وآنرا به سطح وحدتی همه جانبه برسانیم، که برنامه اش اساسا رفرمیستی است. به این علت در این بخش از بررسی قطعنامه وحدت تکیه روی برنامه حزب توده ایران ضروری است.

* * *

آنچه که در رسالهای اخیر در اسناد حزب توده ایران در مورد مرحله انقلاب ایران به چاپ رسیده است، در ظاهر نشانگر یك سردرگمی آشکار و بی اصولی است. در برنامه سال ٥٤، حزب مرحله انقلاب را "ملی و دموکراتیك با سمت گیری سوسیالیستی" اعلام کرد. پس از انقلاب، رهبری حزب بدون هیچگونه توضیحی ترم "سمت گیری سوسیالیستی" را با واژه "راه رشد غیرسرمایه داری" تعویض کرد. پس از شکست این "راه" ویك دوره چند ساله سردرگمی، در سال ٦٤ حزب توده ایران طرح برنامه خود را انتشار داد، در این طرح مجددا واژه "سمت گیری سوسیالیستی" را به ته "انقلاب ملی و دموکراتیك" چسباند ونوشت: "حزب ما با در نظر گرفتن شرایط مشخص تاریخی جامعه ایران، اتخاذ سمت گیری سوسیالیستی را ضرور میداند" (نامه مردم شماره ٨٤). در برنامه مصوب "کنفرانس ملی" ومقالات توضیحی پیرامون آن مجددا "سمت گیری سوسیالیستی" بطور کامل حذف شد وجای حکومت "ملی و دموکراتیك با سمت گیری سوسیالیستی" را "حکومت انقلابی و دموکراتیك" گرفت.

اینگونه آشفته فکریهای ظاهری که هر زمان بنا به مصالح ویا فشارهای منتقدین در برنامه های حزب وارد می شود، در عین حال نشانگر آن است که رهبری حزب به همه چیز متوسل میشود تا ماهیت برنامه خود را حفظ کند. در برنامه های مختلف با نامهای متفاوتی که از سال ٥٤ به بعد رهبری حزب بسه جنبش عرضه کرده اند یشه های بنیادین این حزب یعنی نفی تسلط نظام سرمایه داری بر جامعه، تضعیف جنبه اجتماعی انقلاب در برابر جنبه ملی، جدا کردن انقلاب دموکراتیك از انقلاب سوسیالیستی، کم بها دادن به نقش طبقه کارگر و پر بها دادن به نقش اقشار میانی و... عناصر ثابت وشاخصی است.

دیوار چین میان انقلاب دموکراتیك و انقلاب سوسیالیستی

انجام انقلاب سوسیالیستی هدف کمونیستها و طبقه کارگر در هر کشوری است. تمامی مبارزه طبقه کارگر در خدمت چنین هدفی قرار دارد وطبقه کارگر وحزب پیشاهنگ آن از این رو در هر جنبشی وازجمله انقلاب دموکراتیك فعالانه شرکت میکنند که بتوانند این هدف را سریع تر وآسانتر تحقق بخشند. در واقع چگونگی پیوند مراحل میانی انقلاب با انقلاب سوسیالیستی یا مسئله ارتباط متقابل وتنگاتنگ بین انقلابات دموکراتیك وسوسیالیستی یکی از مسایل کلیدی استراتژی انقلابی طبقه کارگر در هر کشوری است. دیالکتیك این

پیوند را در دوران مانخستین بار لنین کبیر را ثر جاودانه خود "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" کشف نمود و تاکید کرد که در دوران امپریالیسم (عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم که جای خود دارد) هیچ دیوارچینی بین انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی وجود ندارد. لنین ارتباط متقابل وجدائی ناپذیر میان این دو انقلاب را بدین گونه توضیح میدهد که:

"پیروزی کامل انقلاب فعلی پایان انقلاب دموکراتیک و آغاز مبارزه قطعی در راه انقلاب سوسیالیسی خواهد بود. اجرای خواستهای دهقانان معاصر، قلع وقمع کامل ارتجاع، به کف آوردن جمهوری دموکراتیک نیز پایان قطعی انقلابی بودن بورژوازی وحتی خرده بورژوازی و آغاز مبارزه واقعی پرولتاریا در راه سوسیالیسم خواهد بود. هرچه انقلاب دموکراتیک کاملتر باشد به همان نسبت این مبارزه جدید با سرعت، وسعت و پاکیزگی وقطعیت بیشتری گسترش خواهد یافت. شعار دیکتاتوری "دموکراتیک" خود مبین جنبه محدود تاریخی انقلاب فعلی وضرورت مبارزه جدید یست که باید بر زمینه نظامات جدید به منظورهایی کامل طبقه کارگر از قید هرگونه ستم واستثمار بعمل آید" (۳)

کشیدن دیوارچین بین مراحل انقلاب برخلاف این اصل اساسی لنینی ویکی از بارزترین مظاهر برخورد اپورتونیستی در مسئله انقلاب است. از نظر حزب توده ایران نیز عملا بین انقلاب دموکراتیک وانقلاب سوسیالیستی در جامعه ما یک دیوارچین وجود دارد. برای بررسی این انحراف احتیاجی نیست به عقب تر برگشت وتنها بررسی اسناد "کنفرانس ملی" کافی است. حزب توده ایران خود مرحله دموکراتیک انقلاب را به مراحل متعددی تقسیم میکند ومینویسد:

"یکی از ویژگیهای دوران ما آنست که انقلاب ملی و دموکراتیک پس از گذار از مراحل گوناگون در صورت تامین رهبری طبقه کارگر به سوسیالیسم فرا می روید" (٤)

این نظر بصورت کلیشه وارد بسیاری از اسناد ومقالات حزب توده ایران وازجمله در گزارش سیاسی نیز تصریح شده است. رهبری حزب هیچگاه حاضر نیست از رهبری طبقه کارگر سخن بگوید وواژه "پس از گذار از مراحل گوناگون" را به آن نچسباند. البته رهبری حزب توضیح نمی دهد که بین انقلاب دموکراتیک وانقلاب سوسیالیستی چه مراحل گوناگونی میتواند وجود داشته باشد. اما با توجه به مجموعه نظریات این حزب وآنچه که در سابق گفته و عمل کرده است، میتوان تابلوئی را به صورت زیر از این "مراحل گوناگون" تصویر نمود:

۱) انقلاب "ملی و دموکراتیک" تحت رهبری نیروهای غیرپرولتری در ایران انجام می گیرد. این نیروها به انجام اصلاحاتی دست میزنند. اما جامعه تا مدتها (مدتها بسته به اراده وتمایل حاکمان جدید) در انتظار تعیین راه رشد باقی می ماند که آنرا می توان دوره صبر وانتظار نام نهاد (مرحله اول)

۲) راه رشد تعیین میشود وطی یک روند بطئی، آرام وپرفراز و نشیب ومالا مال از پیشرفت وپسرفت اقداماتی در چارچوب سمت گیری سوسیالیستی صورت می گیرد که آنرا می توان دوره بیم وامید نام نهاد (مرحله دوم)

۳) حزب طبقه کارگر بالاخره موفق می شود رهبری جبهه متحد خلق را بدست گیرد و...

بنظر میرسد که دیگر جامعه آمادگی آنرا پیدا کرده است که به سوسیالیسم گذار کند. اما نه خیر، نباید شتاب کرد. هنوز یک مرحله درازمدت دیگر نیز باید سپری شود! توجه کنید:

"حزب توده ایران بر آن است، در صورت تامین رهبری حزب واحد پیشاهنگ طبقه کارگر، مرحله ملی ودموکراتیک انقلاب، (که خود پس از طی مراحلی صورت می گیرد) "زمینه گذار به سوسیالیسم در درازمدت را فراهم خواهد ساخت" (۵)

این دیگر شاهکار است. مراحل گوناگونی باید طی شود تا طبقه کارگر شایستگی رهبری جنبش را پیدا کند وبعد که رهبری تامین شد، هنوز باید مرحله درازمدتی بگذرد تا زمینه گذار به سوسیالیسم فراهم شود!!

بدین ترتیب رهبری حزب نه فقط بین انقلاب دموکراتیک وانقلاب سوسیالیستی دیوارچین می کشد، بلکه با تبدیل سوسیالیسم به امر آینده ای دور ونامعلوم، طبقه کارگر ایران را در برابر دشمنان طبقاتی خود خلع سلاح می کند ومبارزه آنرا نه تنها در جهت "وظایف انقلاب سوسیالیستی

آتی " ،بلکه در همین انقلاب دموکراتیک نیز تضعیف می کند •

حزب توده ایران ومساله تضادها

حزب توده ایران خود معترف است که :

"خصلت هر انقلاب برپایه و یژگیهای عمده هرجامعه ،یعنی باتوجه به ماهیت عینی ومضمون تضادهایی تعیین می شود که حل آنها در این یا آن جامعه مطرح است " (٦)

اما رهبری حزب براساس همان درك سابق خود ازرابطه انقلاب دموکراتیك با انقلاب سوسیالیستی ،تضاد کاروسرمایه را اززمره تضادهای محرکه انقلاب حذف کرده ،آنرا به مرحله بعدی احاله داده وانقلاب را تاسطح یك انقلاب بورژوائی معمولی تنزل می دهد • درسرتاسر برنامه حزب نه کلمه ای ازمبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی وجود دارد ونه نشانه ای از این تضاد اساسی جامعه ما • همین یك نکته کافی است تا "خصلت " انقلاب مورد نظرحزب توده ایران رابخوبی آشکارکند •

رهبری حزب در برنامه اخیرخود از٣تضاد درجنبش انقلابی میهن ما نام می برد :

" استقرارنظام خود کامه " ولایت فقیه " مساله سرنگونی رژیم ودموکراتیزه کردن نظام اجتماعی سیاسی رابه مهمترین مساله روزتبدیل کرده است•

احیاءمواضع امپریالیسم ازطریق برقراری بخش اعظم مناسبات بازرگانی خارجی باانحصارهای فراملیتی وحفظ درآمیزی سرمایه دولتی با سرمایه انحصارهای امپریالیستی ،تضاد میان خلق ودرجه اول زحمتکشان رابامنافع غارتگرانه انحصارهای فراملیتی تقویت می کند •

براین بنیان ،تضاد میان منافع کلان سرمایه داران وبزرگ مالکان ومنافع کارگران ،دهقانان وخرده بورژوازی شهری در مجموع خود پیش شرطهای عینی ،اقتصادی ،اجتماعی وسیاسی رشد جنبش انقلابی رافراهم آورده است• " (٧)

این تمامی آن چیزی است که رهبری حزب در مورد تضادهای محرکه جامعه ایران عنوان میکند •بر همین اساس است که شعار آزادی،استقلال وعدالت اجتماعی هدف انقلاب دموکراتیك وانمود میشوند • بر مبنای چنین درکی ازتضادهاست که درنشریات حزب ،مبارزه طبقه کارگرعلیه بورژوازی جایی ندارد و پیدا کردن سیاست سوسیال ـ دموکراتیك درآن کارعبث وبیهوده ای است• هرچه بدبختی وظلم وستم هست به گردن "بزرگ مالکان وکلان سرمایه داران "انداخته میشود وعملا برماهیت مناسبات سرمایه داری پرده کشیده میشود •هدف این خاموشی گزیدن ها روشن است:تضعیف جنبه اجتماعی انقلاب برای اثبات اهمیت خصلت "ملی " آن !

باید افزود که تاثیرتضاد کاروسرمایه تنها به مبارزه "خالص"پرولتاریا علیه بورژوازی محدود نمی شود • این تضاد تمام روندهای انقلابی جامعه ما راتحت تاثیر خود گرفته است• تضادهای خلق باامپریالیسم و "زحمتکشان بابورژوازی بزرگ " رانمی توان جدا ازتضاد کاروسرمایه درنظرگرفت•

رهبری حزب بااین جداسازی مصنوعی ،مبارزه باامپریالیسم ووابستگی راتنهاد رزمره وظایف دموکراتیك انقلاب محدود ساخته ومیخواهد آنرا درچهارچوب انقلاب دموکراتیك به سرانجام برساند •برهمین اساس رهبری حزب معتقد است که تامین استقلال کامل ، "ازبین بردن نابرابری ملی " ، "رهایی از تبعیت از قوانین اقتصادی جهان سرمایه داری "ودریك کلام حل کامل تضاد خلق باامپریالیسم جزووظایف "انقلاب ملی ودموکراتیك "است• (٨) این ادعا و"وظیفه شریف" غیرواقعی واتوپیایی است،زیرا همانطوریکه در مقاله "مرحله انقلاب ،نیروهای محرکه انقلاب "درکارشماره ٣٢ آمده است : "وابستگی اقتصادی با نظم سرمایه داری درکشورما در پیوند لاینفکی قرار دارد ،ازاینرو درجامعه ما مبارزه باامپریالیسم از مبارزه علیه سرمایه داری جدا ناپذیراست" و"مبارزه درراه قطع وابستگی اقتصادی کشوربه امپریالیسم لزوما باپیکار حاد طبقاتی برای تحولات بنیادین اجتماعی واقتصادی بسود زحمتکشان ودرراستای سوسیالیسم همراه میباشد "با توجه به همین واقعیت وبه همین دلیل ساده است که مبارزه درراه رهایی ازسلطه اقتصادی امپریالیسم

(تضاد خلق باامپریالیسم) بامبارزه پرولتاریاد رراه رهم شکستن نظهسرمایه داری بعنوان نظام مسلط به هم گره میخورد •

حزب توده ایران این ارتباط د یالکتیکی رانمی بیند وحق هم دارد که نبیند ، زیراتصوری که این حزب از وابستگی ارایه میدهد ، تصوری سطحی ونادقیق است• برنامه حزب میگوید :

"احیاء مواضع اقتصادی امپریالیسم ازطریق برقراری بخش اعظم مناسبات بازرگانی خارجی باانحصارگرا فراملیتی وحفظود رامیزی سرمایه دولتی باسرمایه انحصاری امپریالیستی" (۹) تضاد میان خلق و امپریالیسم راتشدید میکند •

چنانچه پیداست، حزب توده ایران احیای مواضع اقتصادی امپریالیسم راتنهاد ر بازرگانی خارجی ود رآمیزی سرمایه دولتی باسرمایه‌های امپریالیستی میداند ونه د رپیوند با "نظهسرمایه داری" د رایران • اگرچنانچه احیاء مواضع اقتصادی امپریالیسم ود رنتیجه وابستگی راتنها د رعوامل پیش‌گفته خلاصه کنیم ، آنگاه خیلی طبیعی خواهد بود که گفته شود یك دولت د موکراتیك میتواند با دولتی کردن تجارت خارجی وباامتناع از د رآمیزی سرمایه دولتی باسرمایه انحصاری از "احیاء" مواضع امپریالیسم و وابستگی جلوگیری کند •

مبارزه "زحمتکشان علیه کلان سرمایه داران وبزرگ مالکان" هم داستان مشابهی دارد • این مبارزه نیز د رجامعه ایران سرمایه داری ، نمیتواند جدا ازمبارزه طبقه کارگربا طبقه سرمایه دار طرح وحل شود • معلوم نیست که تئوریسینهای حزب توده چگونه میخواهند تضاد کلان سرمایه داران وبزرگ مالکان را با کارگران وزحمتکشان د رچهارچوبه سرمایه داری حل کنند وآیا چنین "حل کردنی" اصولا د راین چهارچوبه ممکن هست ویا تنها به د رد "حل کردن" طبقه کارگرد ربورژوازی میخورد !

"رشد اقتصادی" بسه کدام سو؟

حزب توده ایران ، انقلاب د موکراتیك د رایران رانه یك د وره انتقالی ، بلکه انقلابی با مضمون اقتصادی و اجتماعی ویژه ونسبتا پایدار می شناسد • آنچه ازبرنامه‌های حزب برمی آید این است که رهبری حزب توده ایران بهنظامی به‌نام نظام "بزرگ مالکان وکلان سرمایه داران" وهمچنین "نظام وابسته" معتقد است • تمام تلاش برنامه حزب د رانقلاب د موکراتیك نیز متوجه نابودی این "نظام" یا نظامهاست • آنچه که به نظام اجتماعی ـ اقتصادی جایگزین مربوط میشود ، اجرای برنامه حزب به برقراری سرمایه داری د موکراتیك با رشد "موزون و مداوم" خواهد انجامید • میگویید نه ؟ !! بیایید باهمدیگر به یك رشته ازاصلاحات پیشنهادی حزب توده ایران د ربخش اقتصادی که د رمبحث "رشد اقتصادی" برنامه جدید حزب گنجانده شده است ، مراجعه کنیم • برخی ازمهمترین این اصلاحات به شرح زیراست :

بند ۱) "نظام اقتصادی "برپایه" سه بخش د ولتی ، تعاونی وخصوصی ، برپایه تقویت بدون وقفه بخشهای د ولتی وتعاونی ••• کنترل وهدایت بخش خصوصی ازسوی د ولت استوارخواهد بود" •

بند ۲) "تجدید نظر (؟) د رمالکیت وسایل تولید" ، "ایجاد تحول بنیادی (؟) د رتقسیم محصول ملی" "بالابردن میزان سود آوری وثمربخشی اقتصاد ، افزایش انباشت د اخلی ، تامین رشد موزون و مداوم اقتصادی وبالابردن سطح زندگی توده‌های زحمتکش"

بند ٤) "هدف ازرشد اقتصادی ایران عبارتست از د رگون سازی بنیادی ساختاراقتصاد ملی یعنی د رهم‌شکستن ترکیب اقتصاد واپس‌مانده ووابسته کنونی وپایه گذاری اقتصادی باساختار موزون وپیشرفته (؟!) متکی به‌استفاده معقول ازمنابع طبیعی د اخلی ، توجه به‌الویتهای صنعتی برای تامین استقلال اقتصادی ••• " (تاکید ازمن است)

د رباره این برنامه "رشد اقتصادی" بسیارمیتوان گفت که د رحوصله این نوشته نمی گنجد • د راین جا سعی می شود به چند نکته اساسی اشاره شود •

آنجا که د ربرنامه از "پایه گذاری اقتصادی باساختارموزون ••• " سخن مه رود ، اگرچه روشن نمی شود که این "اقتصاد باساختارموزون" چه نوع نظامی راد رنظرارد ، امابخوبی پیداست که حزب پایه گذاری یك نظام اقتصادی راد رنظر دارد که برای یك د وره طولانی د رجامعه ما باقی خواهد ماند واین همسان

دوران طولانی وچند مرحله ای است که ازنظر حزب مابین انقلاب دموکراتیک وانقلاب سوسیالیستی در جامعه ما وجود دارد وقبلا از آن سخن رفت •

حزب توده ایران می خواهد یک نظام اقتصادی پایه گذاری کند وبرای انجام اینکار فراموش نمی کند که اهمیت مسایلی نظیر " استفاده معقول ازمنابع طبیعی " راهم خاطرنشان کند ،اما در مورد اینکه این نظام کدام مناسبات تولیدی را درهم می شکند وکدام مناسبات رابه جای آن می نشاند سخن نمی گوید • آری در این برنامه ازهمه چیزسخن رفته برای آنکه نکته اساسی ناگفته بماند وآن عبارت است از رابطه " دگرگون سازی بنیادی ساختار اقتصاد ملی " باحاکم کردن جامعه ارچارچوب مناسبات سرمایه داری وتامین شرایط گذاریی وقفه انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی •

رهبری حزب با معیار دیگری به مساله پاسخ می گوید : مناسبات " واپس مانده " باید درهم شکسته شود ومناسبات " پیشرفته " جایگزین آن گردد • این چکیده تمام هدف " رشد اقتصادی " برنامه است که به عالیترین نحوی در بند ٤ فورموله شده است • ازنظرحزب نه نوع مناسبات وچگونگی مالکیت ،بلکه " ساختار موزون وپیشرفته " چاره درد وابستگی است ! دقت کنید : حزب توده ایران عامل اساسی وابستگی کشور راعقب ماندگی ورشد ناموزون می داند وبه همین دلیل هم تمام توجه خود رابه رفع این بلیه متمرکز کرده است واینهم امکان پذیر نیست مگر با صنعتی کردن جامعه • (مهم نیست این صنعتی کردن در چارچوبه کدام مناسبات تولیدی صورت گیرد) •

باید ازرهبران حزب توده ایران پرسید : آیا این ،برنامه لایه های پایینتر بورژوازی صنعتی ایران نیست. مگراین بورژوازی چه می خواهد ؟ " توجه به اولویت های صنعتی " ، "بالا بردن میزان سودآوری وثمر بخشی اقتصاد " • "افزایش انباشت داخلی " ، " تامین رشد موزون ومداوم اقتصادی " • " استفاده معقول ازمنابع طبیعی " و••• این بورژوازی (وحتی بخشهائی ازبورژوازی که درحاکمیت حضور دارند) باکدام نکته ازاین برنامه مخالف است • آیا این راز اصرار حزب برشرکت دادن غیرمستقیم این بخش ازبورژوازی در " جبهه متحد خلق " نیست؟ اکنون میتوان به سراغ مسئله ایجاد بخش دولتی در برنامه ارایه شده توسط حزب رفت و در اینجاست که باید به یکی ازاساسی ترین مسائل پرداخت که در واقع ماهیت هرتحول اقتصادی نیز در نهایت در گرو آن است • وآنهم مساله ماهیت قدرت سیاسی است •

حزب توده ایران " دولت انقلابی ودموکراتیک " راحد اقل تاطی " مراحلی " یک دولت غیرپرولتری، دولتی که در آن ــ اگرحوش شانسی بیاوریم ــ جریانات وابسته به حرده بورژوازی نقش تعیین کننده دارند ، می داند • هیچ دولت غیرپرولتری (دولتی که در آن پرولتاریا نقش رهبری را نداشته باشد) نمی تواند دولتی کردن صنایع وبانکها را در خدمت گذاریی وقفه بسوی سوسیالیسم قرار دهد • ازبخش دولتی در چنین شرایطی نهایتا یک سرمایه داری جدید شکل خواهد گرفت • هرچقدر مناسبات سرمایه داری در یک کشور پیشرفته تر باشد ، این پروسه باشدت وشتاب بیشتری انجام خواهد گرفت• جامعه ما ازآن زمره جوامعی است که بدلیل سطح رشد سرمایه داری وشدت وابستگی ،بحث دولتی تنها در صورت رهبری پرولتاریا می تواند به سکوئی برای درهم شکستن چارچوبه سرمایه داری وتامین شرایط گذاریی وقفه انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی بدل شود • درغیراین صورت بخش دولتی کماکان به صورت سرمایه داری باقی خواهد ماند وخود وسیله ای خواهد شد برای رشد هرچه بیشتر بورژوازی • باتوجه به ماهیت قدرت سیاسی ومضمون تحولات اقتصادی در برنامه حزب توده ایران ،برنامه " رشد اقتصادی " نهایتا به صورت تلاش برای رفع عقب ماندگی ودستیابی به اقتصاد پیشرفته ازطریق صنعتی کردن کشور درچارچوبه مناسبات سرمایه داری وبدون دست زدن به اساس نظم سرمایه داری درکشور رخواهد آمد •

خلاصه کنیم: حزب توده ایران ،حزبی است که بجای انقلاب اجتماعی ،رفرم اجتماعی راتبلیغ می کند وبرنامه ارائه شده ازسوی این حزب چیزی جزرفرم اجتماعی درچارچوبه مناسبات سرمایه داری نیست • بنابه دلایل فوق ،بند اول قطعنامه وحدت که از یکسوتامین جنبش کمونیستی وکارگری ایران رامنوط به وحدت بااین حزب کرده وازسوی دیگرسازمان رالملزم کرده است که درراه " حفظ ،تحکیم وگسترش " وحدت

فکری وسیاسی اش یا حزب توده ایران وارتقاآن به "سطح وحدتی همه جانبه "بکوشد ،اساسا نادرست ومعنای آن جزدعوت برای افتادن به منجلاب رفرمیسم چیزدیگری نیست.

* * *

لازم است علاوه برموارد فوق به دونکته دیگرنیزدرمورد بند اول قطعنامه اشاره شود وآن اینکه اولا حتی وجود وحدت فکری وسیاسی بین این یا آن نیرویراساس مارکسیسم -لنینیسم وانترناسیونالیزم پرولتری و حول برنامه واساسنامه واحد معیارهای کافی برای طرح امروحدت درمشخص نیستند . دراین رابطه علاوه برچگونگی انطباق این اصول درپراتیک ،بایستی نقش آن نیرودرجنبش ،سابقه آن درمیان توده های مردم وهمچنین سودمندی امروحدت برای منافع آنی وآتی جنبش کمونیستی رانیزدر نظرگرفت. روشن است که هیچکدام ازاین معیارها درقطعنامه درنظرگرفته نشده است . ثانیا این بند از قطعنامه در حد مت همان سکتاریسمی است که مدتهاست سازمان وحزب توده ایران درعرصه وحدت واتحادعمل با سایرنیروها و جنبش کمونیستی دچارآن بوده وهستند . حاصل این بند ازقطعنامه نقض وحدت زیر شعارهای وحدت طلبانه است .

واما درمورد بند آخرقطعنامه که اختصاص به مبارزه ایدئولوژیک دارد : برکسی پوشیده نیست که ویژگی فعلی جنبش کمونیستی میهن ما ،تفرقه ،واختلاف نظرشدید درمورد اساسی ترین مسائل مربوط به استراتژی وتاکتیک انقلاب است . دستیابی به برنامه واستراتژی واحد انقلابی برای ارتقا نقش کمونیستها درمیان جنبش خلق وطبقه کارگرد ارای اهمیت حیاتی است . این مهم ازمامی طلبد که بااحساس مسئولیت کامل مبارزه ایدئولوژیک سازنده واصولی راعلیه اپورتونیسم راست وعلیه هرگونه انحراف " چپ" سازمان داده وباجدیت وپیگیری دنبال کنیم . مبارزه ایدئولوژیک وجهی ازمبارزه طبقاتی است ،که به هیچ وجه تعطیل بردارنیست .

قطعنامه وحدت نیزهرچند می پذیرد که " مبارزه ایدئولوژیک علیه هرگونه انحراف ازمارکسیزم-لنینیزم : وانترناسیونالیزم پرولتری ،علیه هرگونه انحراف "چپ" وراست درجنبش کمونیستی ... "."حائزاهمیت اساسی است" ،باوجوداین روشن نمی کند که کدام شکل ازمبارزه ایدئولوژیک موثرترین شکل مبارزه ایدئولوژیک می باشد ، (منظورمبارزه ایدئولوژیک بیرون سازمانی است) وفقط به قید عبارت کلی " کاربست اشکال وشیوه های موثرومتنوع مبارزه ایدئولوژیک "اکتفامیشود .بنظرمیرسد که این کلی گوئی ناشی ازاین است که به مبارزه ایدئولوژیک بمثابه وجهی ازمبارزه طبقاتی نگاه نمی شود . زیرااگرمبارزه ایدئولوژیک بمثابه وجهی ازمبارزه طبقاتی درک شود ،تعیین موثرترین شکل مبارزه ایدئولوژیک کارد شواری نیست .

اگرقبول داریم که انحراف به راست و"چپ" ازموانع مهم نزد یک همه پیروان سوسیالیسم علمی است واگر قبول داریم که حاملین این نظرات انحرافی درسطح جامعه ودرجنبش حضوردارند ،باید اینرانیزبپذیریم که این ایده های انحرافی ذهن توده ها وبخصوص کارگران رامخشوش کرده ودرمیان پیشروان آنها برای خود جابازکرده وطرفدارانی پیدامی کند . به همین علت نیز باید به پذیریم که موثرترین شکل مبارزه ایدئولوژیک باسایرجریانات ،شکل علنی آن درسطح جنبش می باشد . چیزی که قطعنامه ازگفتن آن ابا کرده است .

باتوجه تمامی آنچه که گفته شد پیشنهاد می شود اصلاحات زیرد رقطعنامه بعمل آید :

- درقسمت اول قطعنامه بعدازکلمه اساسنامه واحد ،این جمله اضافه شود : " وچگونگی انطباق آنها درعمل "درهمین قسمت کلمه " مبتنی است بر" حذف شود وبجای آن این جمله قید شود : " یکی از وظایف مقدم سازمان است "

- بند مربوط به وحدت باحزب توده ایران کلاحذف شده وبجای آن این بند نوشته شود : مبارزه در راه حفظ تحکیم وگسترش وحدت فکری وسیاسی درونی سازمان ،به منظورفشرده ترکردن هرچه بیشتر صفوف آن .

- بند ویژه ای درمورد اتحاد عمل باحزب توده ایران ضرورتی ندارد وپیشنهاد حذف آنرا دارم .

www.iran-archive.com

ـ بند آخر به این شکل اصلاح شود : " کاربست مبارزه ایدئولوژیک علنی علیه هرگونه " وبعد ادامه مطلب تا آخر.

یوسف ـ ۵ فروردین ۱۳۶۶

ثالث الی (؟)

زیرنویسها

۱) ارزیابی خطمشی حزب توده ایران در سالهای ۶۱ ـ ۱۳۵۷
۲) مقاله "مرحله انقلاب ،نیروهای محرکه انقلاب" کار ۳۲
۳) و.ای. لنین ـ "دوتاکتیک سوسیال دموکراسی" ص ۱۵۶
۴) "پیرامون برنامه نوین حزب توده ایران (۱)" نامه مردم شماره ۱۰۹ (تاکید از من)
۵) "بحران اقتصادی ـ اجتماعی رژیم از دیدگاه کنفرانس ملی حزب توده ایران" ـ نامه مردم شماره ۱۱۳
۶) "درباره برخی مسائل دموکراسی ملی ،دموکراسی انقلابی و دموکراسی خلقی " نامه مردم. شماره ۸۵
۷) "برنامه حزب توده ایران" مصوب " کنفرانس ملی "
۸) مراجعه شود به مقالات " پیرامون برنامه نوین حزب توده ایران " نامه مردم شماره های ۱۰۹ و ۱۱۰
۹) برنامه حزب توده ایران مصوب "کنفرانس ملی "

www.iran-archive.com

اپورتونیسم یا انحراف براست ؟

در اسناد پلنوم فروردین ۱۵ در ارزیابی از سیاست و برنامه سازمان در سالهای ۶۰ـ۶۱، سیاست سازمان انحراف به راست از سیاست مستقل طبقه کارگر ارزیابی شد . برخی رفقا معتقدند در طی این سالها اپورتونیسم در سازمان غلبه یافته بود و می کوشند مظاهر آن را در تمامی زندگی سازمانی پی گیری و نقد نمایند و برخی نیز انحراف براست از سیاست مستقل طبقه کارگر و اپورتونیسم را معادل هم می گیرند . بنظر من این دو عبارت یعنی انحراف براست از سیاست مستقل طبقه کارگر و غلبه اپورتونیسم بر یک جریان به هیچ عنوان با یکدیگر مساوی نیست و دو کیفیت کاملا متفاوت را بیان می کند . از آنجا که این درک نادرست تنها به خط مشی گذشته ختم نشده و نتایج معین ایدئولوژیکی در وضعیت امروز و فردای سازمان خواهد داشت، ضرورت بررسی جدی تر مسئله وجود دارد .

* * *

"اپورتونیسم وفق دادن سیاست و ایدئولوژی طبقه کارگر در جهت منافع و نیازهای سایر اقشار غیرپرولتری (بورژوازی و خرده بورژوازی) است . اپورتونیسم غالبا با رویزیونیسم و یا دگماتیسم ارتباط دارد و به" اپورتونیسم " چپ " و راست تقسیم می گردد " (فرهنگ کمونیسم علمی مسکو ۸۳) و باید اضافه کرد که تمام اشکال گوناگون اپورتونیسم در این دو تقسیم بندی می گنجد (رویزیونیسم ، رفورمیسم ، تردیونیسم ، اکونومیسم) با مقوله اپورتونیسم راست و (مائوئیسم ، دگماتیسم ، سکتاریسم ...) با مقوله اپورتونیسم " چپ " قابل تبیین هستند .

" اپورتونیسم راست در این کلام عبارت از نفی شیوه های انقلابی مبارزه ، سازشکاری با بورژوازی و در تحلیل نهایی امتناع واقعی از مبارزه در راه سوسیالیسم است . ایدئولوژی و سیاست اپورتونیسم راست بازتاب دهنده منافع آن محافل از خرده بورژوازی و (در عین حال بخش های بورژوا شده طبقه کارگر) است که می توانند به نحوی از انحاء در سرمایه داری وجود داشته باشند و به همین دلیل با نابودی رادیکال و انقلابی مناسبات اجتماعی سرمایه داری مخالفت می کند و از رفرمیسم پشتیبانی می نماید . " (فرهنگ کمونیزم علمی)

" چپ ها " بنظر لنین بابی فراری "خرده بورژوازی " حمایت می شوند که غالبا در جریان فقر پایمال شده اند ، در رنج و عذاب به سر می برند و آماده برای هر کاری هستند تا از وحشت این زندگی پوچ رهایی یابند . اپورتونیسم " چپ " تئوری انقلابی را نفی می کند و به آنارشیسم و دگماتیسم باج می دهد.

اپورتونیسم راست و "چپ" مانع رشد پروسه انقلابی شده و جنبش کارگری را به مسیر نادرست هدایت می کنند . اولی در سمت سازشکاری و دومی برای ماجراجوئی و آوانتوریسم .

اپورتونیسم در تمام اشکال خود اعم از راست و "چپ " به معنی ایدئولوژی به هم پیوسته و منجمی است که در تمام عرصه ها یعنی فلسفه، اقتصاد ، سیاست و برنامه راه خود را از مارکسیسم ـ لنینیسم جدا می سازد . اپورتونیسم به معنی جهان بینی واحدی است که به تمام مسائل جهان پاسخ خاص خود را می دهد و این پاسخ ها کاملا مغایر مارکسیسم ـ لنینیسم است . لنین تاکید می کند که اپورتونیسم در راست و " چپ " آن یک هدف را دنبال می کند و هر دو بیانگر ایدئولوژی طبقات و اقشار غیرپرولتری است .

برخی تصور می کنند که اپورتونیسم به معنی انحراف در سیاست است و رویزیونیسم به معنی تجدید نظر در اصول در حالیکه اپورتونیسم یک ایدئولوژی به هم پیوسته و همه جانبه است. در تحلیل هر جریان اپورتونیستی باید مبانی ایدئولوژیک و تمام بنیانهای اصولی آنرا نشان داد .

لنین می نویسد : " اپورتونیسم را در آغاز به مثابه یک روحیه و گرایش و سپس به مثابه یک جریان و سرانجام به مثابه یک گروه یا قشری از کارگران بورکرات و همراهان خرده بورژوازی اش تغذیه می کرد". (مجموعه آثار جلد ۲۷ ص ۱۱۸) هر نوع اپورتونیسم چه در شکل قدیم و چه در شکل نو دیر یا زود به تجدید نظر در مارکسیسم ـ لنینیسم و نفی آن می انجامد . تجربه نشان می دهد این دو گرایش

www.iran-archive.com

راست و " چپ " به هم پیوسته اند و ازیك ریشه تغذیه می شوند .

نگاهی گذرا به شکل گیری جریانهای مختلف اپورتونیستی

در نیمه قرن ۱۹ مارکس و انگلس با هگلیست های جوان رادیکال تصفیه حساب می کنند و بعد مبارزه علیه پرودونیسم آغاز شد که درسالهای ۵۰ سرانجام گرفت . درسالهای ۶۰ این مبارزه از عرصه تئوری عمومی قدم به عرصه ای می گذارد که به نهضت مستقیم کارگری نزدیك ترمی شود . درسالهای ۹۰ مبارزه عرصه دیگری بخود می گیرد زیرا مارکسیسم شکل گرفته و مبارزه با جریانات ضد مارکسیستی درون جنبش مارکسیستی آغاز می شود . دراین زمان تمایلاتی که در چارچوب آموزشهای مارکسیسم قرار نداشتند ، به جستجوی راههای دیگر برای مبارزه علیه مارکسیسم افتادند . برنشتین که سابقا یکی از مارکسیست های ارتدکس بود با هیاهوی زیاد و جامع ترین بیان به اصلاح آموزش مارکس و تجدید نظر درآموزش او به رویزیونیسم غلطید .

درنخستین سالهای قرن ۲۰ هنگامی که حزب بلشویك زیررهبری لنین درحال شکل گیری است ، سیاست مارکسیستها در دوران امپریالیسم توسط لنین پایه ریزی می شود . این مبارزه به ترتیب زیر پیش می رود :

۱ ــ درزمینه سیاست سوسیال دموکراتیك و نقش حزب انقلابیون ، لنین درگیربااکونومیستهاست . لنین با تکیه بر دستاوردهای مبارزه سوسیال دموکراتهای آلمان با اکونومیستها دست و پنجه نرم می کند .

۲ ــ درزمینه ساختمان حزب پرولتری (که تاامروزهم از اصول احزاب م ــ ل است) درگیری با منشویکها درکنگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه پیش میرود که سرانجام فورمول لنینی عضویت در حزب پیروز می شود .

۳ــ درزمینه تدوین استراتژی کمونیستها در انقلابات بورژوا دموکراتیك درعصرامپریالیسم یعنی پایان یافتن توان انقلابی بورژوازی برای سرکردگی دراین انقلابات و تدوین فرمولبندی " دیکتاتوری دموکراتیك کارگران و دهقانان " درکنگره سوم ۱۹۰۵ بازهم با منشویکها درگیر می شود .

۴ــ جدی ترین صحنه درگیری (که اینجا دیگرنه فقط با منشویکها ، بلکه با تمام اپورتونیستهای انترناسیونال دوم است) با آغاز جنگ جهانی اول پیش می رود . لنینیسم درك جامع خودرا ازامپریالیسم و وظایف کمونیستها درمبارزه باامپریالیستها به مصاف تئوریهای اپورتونیستی سران خائن انترناسیونال دوم می برد .

۵ ــ امکان پیروزی انقلاب دریك کشور (و نه درکلیه کشورهای سرمایه داری پیشرفته) در دوران امپریالیسم و دفاع از انقلاب اکتبر ، صحنه دیگر درگیری بااپورتونیسم به رهبری کائوتسکی است .

۶ــ درزمینه چگونگی ساختمان سوسیالیسم ، ضرورت وجود دیکتاتوری پرولتاریا ، تدوین " نپ " توازن بخشهای مختلف اقتصاد در دوران گذار ، سیاست همزیستی مسالمت آمیز و اساسات سیاست خارجی نخستین کشورسوسیالیستی جهان نیز لنین باسایر انحرافات درگیر می شود .

باطی این مراحل ، مارکسیسم وارد مرحله نوینی شده است ، یعنی به مارکسیسم ــ لنینیسم تبدیل گردیده و ویژگی های تحقق این اندیشه دوران سازراروی زمین و بطورعملی و واقعی مدون گردانید . با تشکیل انترناسیونال سوم (انترناسیونال کمونیستی) این امر ویژگی های تشکیلاتی هم بخود می گیرد یعنی تمامی پیروان واقعی م . ل به انترناسیونال سوم می پیوندند و همین پایه ای می شود برای تفکیك احزاب کمونیست و دیگر نیروهای " چپ "

پس از تشکیل انترناسیونال سوم ، دیگر احزاب مخالف نیز برای تشکیل سازمانهای بین المللی خود دست به اقداماتی زدند . سوسیال دموکراتها درهمان انترناسیونال دوم باقی مانده و تشکل خودراتا به امروزنیزحفظ کرده اند . دراواخر دهه ۳۰ قرن حاضر تروتسکی و یارانش از جنبش کمونیستی فاصله

www.iran-archive.com

گرفته ، انشعاب کردند و به نام " انترناسیونال چهار " اعلام موجودیت نمودند . این جریان نخستین جریان انشعابی از جنبش کمونیستی و جلوه بارزی از اپورتونیسم بود . در سالهای پس از کنفرانس مشاوره احزاب (۱۹۶۰) حزب کمونیست چین مخالفت علنی با اسناد مصوبه کنفرانس را آغاز کرد و سرانجام به انشعاب در جنبش دست زد و تمام طرفدارانش را در سراسر جهان به انشعاب از احزاب برادر فراخواند ، اتحاد شوروی را ابتدا هژمونیست و سپس سوسیال امپریالیست اعلام کرد . با زمینه هایی که انقلاب علمی ـ فنی و تغییرات مشخصی که در ساختار اجتماعی آنها در کشورهای اروپایی ایجاد کرده بود و برخی مسائل ذهنی که در این کشورها در میان احزاب کمونیست وجود داشت ، در دهه ۷۰ و آغاز دهه ۸۰ آرام آرام پدیده ای بنام " اروکمونیسم " یا " کمونیزم اروپائی " در برخی از جدی ترین احزاب کشورهای سرمایه داری پیشرفته مثل ژاپن ، ایتالیا ، فرانسه ، اسپانیا ظهور کرد . این پدیده اکنون در سایر احزاب کمونیست کشورهای اروپای غربی کم و بیش وجود دارد و حتی به انشعاب در این احزاب نیز انجامیده . مسئله لهستان جدی ترین نقطه ستیز کمونیسم اروپائی با احزاب برادر بود .

* * *

لنین مسئله را اینطور جمع بندی می کند که " اجتناب ناپذیر بودن رویزیونیسم معلول ریشه های طبقاتی آن در جامعه معاصر می باشد . رویزیونیسم یک پدیده بین المللی است هر سوسیالیستی که کمی مطلع و فکور باشد ممکن نیست کوچکترین تردیدی در این مورد بخود راه دهد که مناسبات بین ارتدکس ها و برنشتین ها در آلمان ، گدیست ها و ژرمیست ها در فرانسه ، فدراسیون سوسیال دموکراتیک و حزب مستقل کارگر در انگلستان ، بروکرواندر ولده در بلژیک ، رفرمیستها در ایتالیا ، بلشویکها و منشویکها در روسیه با وجود تنوع عظیمی که از لحاظ شرایط ملی و عوامل تاریخی در وضع فعلی کلیه این کشورها وجود دارد ، باز همه جا از لحاظ ماهیت خود یکسان است " . (مارکسیسم و رویزیونیسم) البته باید توجه داشت که عباراتی نظیر " سیاست اپورتونیستی " " طرح اپورتونیستی " " انحراف اپورتونیستی " و ... که در بسیاری از نوشته های لنین بکار برده می شود به معنی انحراف از سیاست صحیح و مستقل طبقه کارگر است و اساسا با اپورتونیسم ، جریان اپورتونیستی ، غلبه اپورتونیسم و ... متفاوت است .

الکساندر سوبولف در تحلیل دلایل پیدایش و تجدید حیات گرایشات رویزیونیستی می نویسد :
" اشتباهات استراتژیکی و تاکتیکی و حسابهای غلط این یا آن حزب کمونیست در تجدید حیات رویزیونیسم دخالت دارد به همین جهت می توان رویزیونیسم را در برخی موارد به مثابه واکنش عناصر نااستوار در قبال کندی تکامل مبارزه طبقاتی ، تظاهر ناشکیبایی انقلابی ، بهره برداری از مشکلات و اشتباهات و یا بالاخره محصول همه این عوامل در نظر گرفت "
این سخن بدان معنی است که اشتباهات کمونیستها می توانند مورد استفاده و یا باعث تجدید حیات رویزیونیسم گردد ولی بخودی خود اپورتونیسم نیستند . هر حزب کمونیستی که در جریان مبارزه طبقاتی قرار دارد و با مسائل دست و پنجه نرم میکند دچار اشتباه نیز میشود . لنین مینویسد : تنها آن احزابی که حرکت انقلابی ندارند از اشتباهات مبرا هستند . لنین در ۱۹۲۰ در برخورد با اشتباهات روزالوگزامبورگ نوشت :
" کمونیستها نیز اشتباه می کنند بعضی عقابها به سطح مرغ خانگی نزول می کنند ولیکن مرغ خانگی هیچگاه به بلند پروازی عقابها نمی رسد " " روزالوگزامبورگ در مورد مسئله استقلال لهستان اشتباه می کرد . او در ارزیابی اش نسبت به منشویکها در ۱۹۰۳ اشتباه می کرد . در مورد تراکم سرمایه اشتباه می کرد . در ۱۹۱۴ هنگامیکه دوشادوش پلخانف ، کائوتسکی و دیگران وحدت میان منشویکها و بلشویکها را تبلیغ می کرد ، اشتباه می کرد . او در آثاری که در سال ۱۹۱۸ در زندان نوشت اشتباه می کرد و ... اما علیرغم این اشتباهات او برای ما به مثابه یک عقاب بود و همچنین هست و نه تنها حاضره اش برای کمونیستهای سراسر جهان با ارزش است ، بلکه بیوگرافی و آثار کامل او می تواند درسهای مفیدی در خدمت تعلیم نسلهای بسیاری از کمونیستهای جهان باشد . "

کمینترن نیز در سالهای ۲۰ دچار اشتباهات جدی شد • سوسیال دموکراتها و تروتسکیستها کمینترن را اپورتونیست ارزیابی کردند • درحالیکه جنبش جهانی کمونیستی با این اشتباهات برخورد کرده وآنها را تصحیح نمود (بویژه هفتمین کنگره کمینترن) در تاریخ جنبش کمونیستی جهانی مسایل مشابه این چنینی بسیار بوده است• ازمسایل بالا نتایج زیر را میتوان گرفت :

۱ـ اپورتونیسم می‌تواند ابتدا بصورت یك روحیه و گرایش تجلی یافته و بعد درجریان رشد خود به یك سیستم فکری تبدیل شود • اپورتونیسم یك دستگاه فکری همه جانبه است • درتمام عرصه های (فلسفه ،اقتصاد ،برنامه) دارای دیدگاه خاص خود می باشد • اپورتونیسم اساسی ترین اندیشه های مدل مورد قبول احزاب کمونیستی جهان مثل دیکتاتوری پرولتاریا ،انترناسیونالیسم پرولتری،مفهوم دوران ،تضادها درجهان نقش طبقه کارگر و ••• را بشیوه خاص خود و به گونه‌ای متفاوت تفسیر می کند •

۲ـ از آنجائی که جهان معاصر به دلیل رشد سرمایه داری و ارتباطات تنگاتنگ میان جوامع گوناگون یك مجموعه نسبتا پیوسته می باشد ، لذا عموما اپورتونیسم (که از عوامل عینی و طبقاتی معینی درکشور مفروض سرمنشاء می‌گیرد) درهمان کشور محدودنمی ماند ،مرزها را می شکند و یاران خود را در سراسر جهان جستجو می کند • این پدیده را درمورد تمامی جریانات اپورتونیستی ، (مائوئیسم ،تروتسکیسم ارتودوکسیسم و •••) کم و بیش دیده ایم •

۳ـ احزاب کمونیست که درمجموعه احزاب برادر متشکل هستند (ادامه دهندگان راه انترناسیونال کمونیستی) ،برپایه مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونال پرولتری متحد شده اند • این جنبش دارای مرزهای خاص خویش است وهرآن حزب یا جریان فکری که با اساسات پیش گفته آن به تناقض برسند ، ازآن جدا می شوند ، در درون خود این جنبش ،اختلاف نظر پیرامون مسائل غیراصولی می تواند وجود داشته باشد • احزاب متشکل دراین مجموعه نیز از آنجائی که درحال زندگی و فعالیت هستند ،دچار اشتباهات مختلف استراتژیکی و تاکتیکی می شوند • اما تازمانی که این اشتباهات به یك اندیشه منسجم اپورتونیستی فرانروئیده و بامارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری مورد پذیرش این احزاب درتضاد واقع نگردیده و نهایتا به انشعاب ازآن منجرنگردیده ،اپورتونیسم تلقی نمی شود •

بررسی مسائل مشخص سازمان

باتوجه به مطالب بالا به بررسی مسائل مشخص سازمان می پردازیم • پلنوم فروردین درعین تاکید برارتقاء ایدئولوژیك سازمان طی سالهای ۵۹ـ۶۱ بعنوان بزرگترین دستاورد سازمان ،خط مشی و برنامه سازمان راطی این سالها انحراف براست از سیاست مستقل طبقه کارگرارزیابی نمود • ازاین عبارت مضامین کاملا متفاوت و متضادی برداشت گردیده برخی رفقا معتقدند که درسازمان درطی این سالها اپورتونیسم غلبه نموده بود و می کوشند مظاهرآن را درعرصه های نظری ،سیاسی ،تشکیلاتی ، اخلاقی معین نموده و باآن به مبارزه برخیزند • اهمیت این بحث تنها به بررسی خط مشی گذشته و قضاوت نسبت به تاریخ سازمان محدود نمی شود • چگونگی قضاوت راجع به ابعاد انحراف و موقعیت سازمان درآن دوره دارای اهمیت ایدئولوژیك بوده و برموقعیت سازمان هم امروزو هم فردا و قضاوت و روابط وی با دیگر جریانهای چپ درعرصه ملی و بین المللی تاثیر مستقیم برجای می نهد و بخصوص از آنجا که امروزه درگیر مبارزه نظری در درون سازمان هستیم چگونگی قضاوت راجع به خطاهای دیروز سازمان و خطاهای هریك از نیروهای درون سازمان امروز برچگونگی روند مبارزه نظری و اشکال ووسائلی که هرنیرو بکارگیری آنرا در این مبارزه مجاز می شناسد ،بسیارتعیین کننده است • خطای ما تنها یك قضاوت نادرست تاریخی نیست و به سرنوشت آتی سازمان و جنبش کمونیستی ایران لطمات جدی وارد می آورد •

برای اثبات اپورتونیست بودن سازمان (غلبه اپورتونیسم) دراین دوره می بایست قبل از هرچیز

www.iran-archive.com

اساسی ترین ایده‌ها و تئوریهائی‌راکه پذیرش‌آنها بین سازمان و جنبش‌کمونیستی اصیل فاصله پدید آورده معین نمود و سپس‌در عرصه های گوناگون مظاهرآن را پیگیری کرد • مسلما بااین تفکر، سازمان ما و حزب توده نمی توانند تنها نمایندگان یك جریان یاتفکر اپورتونیستی درجهان باشند و قطعا جریانهای مشابه مارامی توان در سطح جهان یافت و باید مشخص‌کرد این‌نیروهاندامند و ندام جریان اپورتونیستی رادرجهان تشکیل می‌دهند *

پلنوم سازمان خط مشی مارادرسالهای ۶۰ـ۶۱ بدرستی خلاف روند عینی رویدادها ارزیابی میکند، مادرعین این دوره نیروهائی را تقویت کردیم که علیه انقلاب گام برمی داشتند و بااین عمل بخشی از نیروهای ترقیخواه را دربرابرخود قرارداد یم • خطای ماباید درهمه ابعاد مورد بررسی قرارگیرد و ریشه های نظری و عملی آن روشن گردد • این خطا بخشی ناشی ازتحلیل نادرست نیروهای حاکم، خاستگاه طبقاتی وسمتگیری آنهاو بخشی ناشی از خطا و برخورد نادرست با برخی مسائل نظری بود.

مسلما اشتباه در تحلیل نیروهای

حاکم هرچند می تواند و توانست منجر به اتخاذ سیاستی انحرافی و خلاف روند عینی رویدادها گردد ولی به هیچ وجه به معنی غلبه اپورتونیسم بعنوان یك انحراف سیستماتیك ایدئولوژیك نیست • تاریخ جنبش‌کمونیستی بارهاشاهد اشتباهاتی از این دست بوده که برخی ازآنها همچون انحراف ما در جریان انقلاب به فاجعه‌واتخاذ خط مشی کاملا انحرافی منجر گردیده است•

همه نیروهایی که تلاش‌کرده‌اند اثبات کنند سازمان اپورتونیست بوده است بر پذیرش تئوری سمتگیری سوسیالیستی تکیه کرده و تاکید نموده اند که پذیرش‌این تئوری انحرافی منشا همه دیگر خطاهای سازمان بوده است • (البته هستند کسانی که پذیرش‌انترناسیونالیسم و تحولات ایدئولوژیك سالهای ۶۰ـ۶۱ را بمعنی پذیرش‌وابستگی و اجرای سیاست خارجی شوروی تعبیرکرده و روشن و صریح بدون نیاز به بحث نظری دررابطه با تئوریهای پذیرفته شده توسط‌سازمان ،این تحول وکل احزاب کمونیست رانفی می کنند • این نیروها عقب مانده تر و سمتگیری طبقاتی آنها روشن تر از آن است که ضرورت بحث جدی درمورد نظرات آنها دراینجا و دراین بولتن وجود داشته باشد • بااین نیروها باید درنشریات سازمان مبارزه ای جدی پیشبرد شود • من در اینجا به بررسی نظراتی پرداخته ام که مستقیما موضعی علیه سوسیالیسم و احزاب کمونیست اتخاذ نمی کنند •) خطاهایی از قبیل رابطه نادرست مابین رفرمهای اجتماعی و تحولات درونی حیات جامعه و چگونگی تقویت ونقش طبقه کارگر درآن‌و یا خطا دررابطه مابین مبارزه ضدامپریالیستی و رفرم های اجتماعی با دموکراسی سیاسی و ارزش هرکدام ازآنها که در تئوری و عمل ماوجود داشته ،درچارچوب چگونگی برخورد باهمین تئوری و یابه عبارتی وسیع‌تر درچگونگی ارتقاء انقلاب دموکراتیك به انقلاب سوسیالیستی قابل بررسی است • مامعتقد بودیم که می توان ازطریق شکوفاکردن ج •ا • و یادرواقع از طریق مبارزه علیه کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان و نمایندگان آنان در حکومت (جناح راست هیات حاکمه) و طرد لیبرالها ونمایندگان بورژوازی‌متوسط از حکومت ، ج •ا • رادرمسیر سمت گیری سوسیالیستی قرارداد • نیروهایی که مارادرگذشته (و بخشی درحال) اپورتونیست میدانند بااین حکم که این تئوری تجدید نظر دراصول کلی لنینیسم بوده و نقش طبقه کارگر درانقلاب دموکراتیك و حتی سوسیالیستی رانفی می کند ،حکم خود رامدلل می ساختند •این استدلال ،استدلالی بی پایه است • این تئوری که پذیرش‌آن در سند گردهمایی احزاب کمونیست در سال ۱۹۶۹ و اسناد برنامه ای احزاب کمونیست در دهه ۷۰ منعکس‌شده،تلاشی بود برای بکار گیری اصول م • ل درشرایط مشخص امروز و بهره‌گیری از امکانات جدیدی که قدرت کشورهای سوسیالیستی

*یك جریان اپورتونیستی میتواند دریك کشورپدید آمده وشکل گیرد ولی قطعا نیروهایی باتفکرمشابه درکشورهایی که ساخت اقتصادی ـ اجتماعی مشابهی دارند یافت خواهند شد وسازمان‌خواهند یافت•اپورتونیسم‌میتواند دریك کشورشکل گیرد ولی نمیتواند درچنین‌محدوده‌ها باقی بماند •

در ارتقاء انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی پدید آورده • مباحثی که در دهه ۷۰ و
رابطه با چگونگی این تحول در درون احزاب کمونیست جریان یافت و بررسی تجربیات این دهه
ازد هنیکرائیها و اغراق در نقش نیروهای غیرپرولتری را رفع نمود و انحرافات را تصحیح کرد و احزا-
را در بکارگیری صحیح امکانات متنوع جهان کنونی توانا تر ساخته است • خطاهائی که در این
و چگونگی برداشت از آن وجود داشت ، به هیچ وجه این تئوری را به تئوری ضد لنینی و احزابی
پذیرفته بودند به احزاب اپورتونیستی بدل نساخت • البته اخیرا تفکر سازمان ازز اویه غلبه دگما
نیز مورد بحث قرارگرفته است که تفاوتی در اصل مطلب بوجود نمی آورد • تئوریهای پذیرفته
توسط سازمان دقیقا در مقابل دگماتیسم و در تلاش برای بکارگیری امکانات متنوع جهان کنونی ب-
من نیز معتقدم انحرافات سازمان ازز اویه برخورد خشک و مطلق گرایانه باید مورد بررسی قرار
که پس از انتشار ریشه های خطا توسط سازمان می توان در بولتن های بعدی به آن پرداخ
ولی تفاوت بنیانی وجود دارد مابین انحراف در این جهت با دگماتیسم و یا رویزیونیسم • ا
مطلق گرائی و برخورد خشک و منجمد با مسائل پراهمیتی چون رابطه رفرمها ی اجتماعی و دمو
سیاسی و یا رابطه رفرمهای اجتماعی با تحولات قدرت حاکمه ، تفاوت بنیانی با انحراف ایدئولوژ
سیستماتیک (چه دگماتیستی و چه رویزیونیستی) دارد •

ولی آنچه براهمیت این بحث می افزاید آنست که انحرافات نظری فوق الذکر محدود به سازم
توده ایران نیست • همه احزاب کمونیست جهان تئوری سمتگیری سوسیالیستی را در دهه ۷۰
انحرافات فوق الذکر انحرافاتی است که با درجات مختلف در همه احزاب مشابه یافت میشود و
آنهائیکه واژه اپورتونیسم را برای سازمان بکارمی گیرند به این سوال که در سطح جهانی کدام
این تفکر اپورتونیستی را نمایندگی می کنند ، روشن است از نظر آنها طبیعتا جریانی که در
جهانی ایـن تفکر اپورتونیستی را نمایندگی می کند احزاب کمونیست و یا باصطلاح آنها احزا
هستند • پافشاری براپورتونیستی دانستن تفکر سازمان در این دوره هرپاسخی جز این را
می سازد •

نظرات کشتگر و راه کارگر در این زمینه دارای وحدت درونی است • اپورتونیست نامیدن س
یکی از عناصری است که جایگاه آنها را در ذیل جنبش جهانی کمونیستی نمایندگی می کند • راه کا
ابائی ندارند که مرز خود را با جنبش جهانی هرچه روشن تر تصویر نمایند • آنها ابائی ندارند
بولتن اطلاعاتی خود نشریات مارکسیست های مستقل و نئوتروتسکیست ها را بعنوان نشریات
مارکسیستی و ایدئ تئوریسین ها را بعنوان کمونیستهای برجسته معرفی کنند • از نظر آنها برج
کمونیستها نه در درون احزاب کمونیست بلکه در درون نیروهای دیگری یافت می شوند که راه کار
را از عناصر آنها می داند • کشتگریها نیز در ماههای اخیر هرچه بیشتر جایگاه خود را معین
آنها به ما می گویند خانه از پای بست ویران است و پای بست خانه ما را پذیرش تئوریهائی
که ما در سالهای ۶۱ـ۵۹ پذیرفتیم • آنها می کوشند نشان دهند که با ما مرزهای روشن ا
دارند و این مرزها به تئوریهایی مربوط می شود که ما در سالهای ۶۱ ـ ۵۹ پذیرفتیم و ما را از
ایدئولوژیک به جزئی از خانواده بزرگ کمونیستهای جهان بدل نموده است • ما درست برخ
کشتگریها و راه کارگریها برهمان پای بست پای می فشریم و می کوشیم در چارچوب و بعنوان
از احزاب کمونیست با انحرافات گوناگون در درون و بیرون این خانواده و در درون سازمان خ
کنیم • ما می کوشیم خود را بعنوان یکی از اجزاء این کل ارتقاء دهیم و بر مجموعه کل نیز در
تاثیر بجنبیم و آنها رسما خود را از این کل جدا کرده و این کل را صریح یاد برده رویزیونیست
سیهینیست و رفرمیست و ••• می نامند • در درون سازمان نیز همه آنهائیکه معتقدند برتف
اپورتونیسم غالب بوده ، در صورت پافشاری براین ایده هیچ چاره ای نخواهند داشت جز آن
احزاب کمونیست (یا سنتی) را بهمان دلیلی که تفکر سازمان را اپورتونیستی می دانند ،

بنامند .

اپورتونیست نامیدن سازمان هیچ چاره ای جز نفی بنیانهای ایدئولوژیک سازمان ندارد . نمی توان تفکر سازمان را اپورتونیستی نامید و تحولات ایدئولوژیک سالهای ۶۱ـ۵۹ را دستاورد بزرگ دانست. همه رفقائی که دچار این تناقضند مجبورند یکی از این دو را نفی کنند . اگر تفکر سازمان اپورتونیستی بوده پس تحولات ایدئولوژیک ۶۱ـ۵۹ نه دستاورد بزرگ بلکه نزول به غرقاب رویزیونیسم (و اخیرا دگماتیسم) بوده است . برخی تصور می کنند که اگر جریانی از نظر ایدئولوژیک ارتقا یافت نباید دچار خطا یا انحراف در سیاست و برنامه گردد و اگر دچار شد اپورتونیست ، رویزیونیست (دگماتیست) ، رفرمیست است . واقعیات زندگی این نوع ساده نگری را نفی می کند .

تاریخ جنبش جهانی کمونیستی با اشتباهات و انحرافات نظری گوناگونی مواجه بوده است. کمینترن در دهه های ۲۰ و ۳۰ دچار خطاهای جدی در رابطه با نقش نیروهای غیرپرولتری در انقلاب دموکراتیک گردید که از جهاتی با بحث ما مشابه است. این انحرافات منجر به ضرباتی جدی به انقلاب در پاره ای از کشورها گردید . در همین زمان تروتسکیستها و انترناسیونالیست های ۲ (سوسیال دموکرات ها) می کوشیدند از اشتباهات و انحرافات کمینترن نفی این جریان را نتیجه گیری نمایند . اشتباهات دهه های ۲۰ و ۳۰ احزاب کمونیست کم دامنه تر از اشتباهات دهه ۷۰ آنها نیست . آنهائیکه از این اشتباهات اپورتونیست بودن کمینترن را نتیجه می گرفتند ، در عمل چاره ای جز این نیافتند که جایگاه خود را در میان تروتسکیست ها و یا سوسیال دموکراتها بیابند . از پر اهمیت بودن انحرافات یا ضرباتی که یک انحراف به جنبش وارد می آورد نمی توان نفی ایدئولوژی و کلیت یک جریان را نتیجه گرفت. برای نفی تفکر و ایدئولوژی یک جریان می بایست کل سیستم ایدئولوژیک آنرا مورد نقد قرار داد و سیستم و جریان اصیل را در برابر آن قرار داد .

پلنوم سازمان بدرستی بر دستاوردهای ایدئولوژیک سازمان در این سالها تکیه نموده و در عین حال انحراف سازمان از سیاست مستقل طبقه کارگر را مورد تاکید قرار داده است . سازمان جایگاه و سمتگیری خود را در درون جنبش جهانی کمونیستی مشخص کرده و دستیابی به این دیدگاه را دستاورد بزرگ سازمان در این سالها دانسته و در عین حال در پرتو این ارتقا و دستیابی به این پای بست میکوشد انحرافات خود را تصحیح کرده و ریشه های نظری و عملی آنرا مشخص کرده مورد نقد قرار دهد . نفی این نحوه برخورد و سست شدن این پای بست و در ادامه آن تلاش برای یافتن یک سیستم ایدئولوژیک دیگری جدا از آنکه ما پذیرفتیم و بآن اعتقاد داریم، هویت سازمان را بعنوان یک سازمان کمونیستی مورد تهدید قرار خواهد داد .

در درون سازمان و در جریان مباحث ایدئولوژیکی که در پیش داریم، درک صحیح از ابعاد انحراف یکدیگر و چگونگی مبارزه با آن دارای اهمیت تعیین کننده در سرنوشت آتی سازمان است. نفی تفکراتی که هریک از ما با آن مخالفیم و اپورتونیستی نامیدن آن ها در صورتیکه آگاهانه صورت گیرد اشکال مناسب مبارزه درون سازمانی را نیز بهمراه خواهد آورد . مبارزه با یک جریان نظری اپورتونیستی در درون سازمان و مبارزه با انحرافات سیاسی و نظری (که هنوز به یک سیستم تفکر اپورتونیستی بدل نشده اند) اسلوبهای کاملا متفاوتی را می طلبد . اعتقاد به وجود یک جریان فکری اپورتونیستی در درون سازمان و ضرورت طرد آن صرف نظر از احساس مسئولیت این یا آن فرد (که خود دارای اهمیت است) روشهایی را در مبارزه درون سازمانی بهمراه خواهد آورد که در صورت خطا در این ارزیابی میتواند منجر به فاجعه گردد که همه ما اهمیت عملی این خطا را درک و حس می کنیم .

ما در مبارزه برای غلبه بر انحرافات موفق خواهیم بود زیرا که بر دستاوردهای ایدئولوژیک سازمان از سالهای ۵۹ بدینسو تکیه خواهیم کرد و خواهیم کوشید آنها را تعمیق بخشیم و در این راه میبایست با سازمانها و جریانهائی که از انحرافات و خطاهای ما نفی سیستم ایدئولوژیک ما را نتیجه میگیرند و هویت ما را زیر سئوال میبرند ، مبارزه نظری فعالی را پیش بریم .

www.iran-archive.com